فصل نامه مطالعات میان رشته ای فرهنگ پذیری - سال دوم - شماره سیزدهم - بهار ۱۳۹۸؛ شماره مسلسل ۱۳

فرهنگ پذیری

بحران خبر
در ایران

دیپ فیک
چیست؟

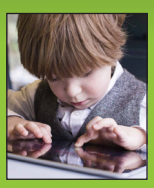

تحمل دوری افراد از موبایل
به زیر ۱۵ دقیقه رسیده

یادداشت

کامبیز نوروزی

وقت شریف شکفتن

اسطوره های یک روزه
وجهی از حال و روز امروزهای ما

جامعهٔ جدید، با تسلط بی چون و چرای رسانه ها و شبه رسانه هایی مثل فضای مجازی، این قدرت را دارد که کسی را یک شبه به عرش برساند یا یا روزه فرش بکوبد. جهان رسانه ای شده، چیزی شبیه پلاک عبور موقت اتومبیلهاست. تصویرهایی کم دوام می سازد. کمتر چیزی در آن دوام دارد مگر آن که آن چیز چنان ریشه و تنهٔ عمیق و محکمی داشته باشد که مستقل از تصویر رسانه ساخته بتواند خود را به نمایش بگذارد و تصویر خود را بر محیط رسانه چیره کند.

بیشتر از این، جهان ما در ایران، چنان اسطوره زدایی شده است که خلق و پذیرش اسطوره های یک روزهٔ رسانه ایاش به سادگی بیشتری ممکن میشود. در جریان رقابت های سیاسی، از کارهای هر جریان ویرانگری اسطوره های جریان رقیب است. مخرج مشترکت این رقابت از بین رفتن اسطوره های همهٔ طرفهای رقابت است. جهان بی اسطوره، خرده اسطوره می سازد. اسطوره هایی که بیشتر سرگرمی می سازند تا الگویی برای تولید هویت جمعی و زیست فردی و جمعی. منفعتی دو سه چهار روزه دارند. ناگهان بر می آیند و خیلی زود غروب می کنند و جایشان را به دیگری می دهند. نسبت اسطوره های یک روزه به اسطوره های ریشه دار استوار، شبیه نسبت پفک و چیپس با قورمه و قیمه و کباب است. آنها سیر نمیکنند. توهم سیری می سازند ولی خیلی زود گرسنگی خودش را نشان می دهد.

یک روز یک فوتبالیست مثلاً بخاطر گل یا گلهایی که زده است اسطوره میشود و همه جا تبلیغ می شود و می شود الگوی انسان کامل، چندی بعد همین فوتبالیست را میبینیم که با زشت ترین رفتارها در داخل یا خارج از زمین، لعن می شود و از اریکه سقوط می کند. یک روز یک نفر بخاطر به جمله یا یک حرکت سیاسی همه جا تسخیر میکند و بعدتر معلوم می شود که اصلاً او چه بوده و چه کرده و ورقش بر میگردد. یا عکس و فیلم کسی بخاطر گفتن چیزی به مسافر تاکسی اش همه صفحه ها را پر می کند و یحتمل کمی بعد در بهترین حالت فراموش می شود.

اسطوره های یک روزه، از هر مشرب و مسلکی که باشند، محصول مرگ یا ناتوانی اسطوره های واقعی اند که تاریخ کوتاه یا بلند به اسطور گیشان شهادت داده است و از آنها هویت جمعی و الگوی زیستی و حرکت و تفکر و ارزش ها خلق میشود.

اسطوره های یک روزه که تولید انبوه می شوند، هویت زدایی می کنند و بیشترین هنرشان جلب منفعت دکانهایی است که کسب و کارشان خرید و فروش اسطوره هایی است با تاریخ انقضای بسیار کوتاه حال و روز امروزهای ماست.

فصل نامه مطالعات میان رشته ای فرهنگ پذیری

فرهنگ پذیری

اختصاصی حوزه علوم انسانی

سال دوم - شماره سیزدهم - بهار ۱۳۹۸
شماره مسلسل ۱۳

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
اشرف کریمی راهجردی

زیر نظر شورای نویسندگان

دبیر تحریریه:
مهرداد ابراهیمیان

بخش هنری :
سید مصطفی حسینی
سارا شیرازی

اشتراک
farhang@ejournalism.ir

دارای مجوز شماره 76895 هیئت نظارت بر مطبوعات صادره در تاریخ 1394/11/12

نشانی اینترنتی: http://ejournalism.ir/

روابط عمومی: rahjerdi632@gmail.com

شورای سردبیری: ۸۴۹۰ ۳۱۷ ۹۲۱ ۹۸+ و ۱۶۵۴ ۲۹۳ ۹۱۲ ۹۸+

مقالات منتشر شده دیدگاه نویسندگان آنهاست

فرهنگ پذیری در ویرایش، اصلاح و حک مطالب به گونه‌ای که به محتوای علمی آن آسیبی نرسد؛ آزاد است.

برای تصدیق مجوز فصلنامه شماره 76895 را به هیئت نظارت بر مطبوعات به شماره ۵۰۰۰۲۰۲۰۲ پیامک کنید.

بحران خبر در ایران

حمید مقیمی

در چند دهه اخیر تولید خبر رشد خیره کننده ای در کشور ما داشته است. بروز و ظهور فضای مجازی و به ویژه شبکه های اجتماعی که نیازمند هزینه فراوان چاپ، نشر و توزیع و مقید به مکان خاصی نبودند، زمینه چنین رشدی را فراهم کرده است. البته این فقط یک بخش موضوع و مساله مهم تر افزایش کشش و جذابیت و به عبارت بهتر عطش خبر در بین مردم بوده است. رقابت و توجه به تولید خبر را در اغلب سازمان‌ها و نهادها با دهها و صدها خبرگزاری مثل ایسنا، ایکنا، ایلنا، آنا، ایپنا، برنا، حوزه، تقریب، شبستان و.... و حتی در حوزه داخلی خود صدا و سیما هم می‌توان دید، در یک نشست خبری گاه لوگوهای متعدد از این سازمان مشاهده می شود: خبرگزاری صدا و سیما، شبکه خبر، جام جم، باشگاه خبرنگاران، پرس تی وی، العالم، هیسپان، سحر و ...

اهمیت خبررسانی از دید کانال‌ها و شبکه های سرگرمی مجازی هم پوشیده نمانده و در بین مطالب سرگرم کننده، خبر و حواشی خبر به اطلاع مخاطبان می‌رسد. گروه‌های مجازی فامیلی و دوستانه نیز معمولا مملو از آخرین خبرها و حاشیه‌ها است. آمار مشخصی از تعداد سایت های خبری فعال موجود نیست ولی آخرین بار وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سال ۱۳۹۲ تعداد کل سایت های خبری را ۷۲ هزار اعلام کرده بود. بر مبنای آخرین آمار سامانه جامع رسانه‌های کشور در حال حاضر نزدیک به ۱۱ هزار رسانه چاپی و مجازی دارای مجوز در کشور فعالیت می کنند.

فارغ از مساله بودجه کلانی که به ویژه مراکز دولتی یا وابسته به کمک دولت خرج تولید خبر یا محتوای خبری به سلیقه خود می کنند، باید در جستجوی علت هایی بود که مردم ما را دچار عطش خبر کرده است، عطشی که موجب شده سرمایه گذاران و دولت های خارجی غربی و عربی، به ویژه آنهایی که بی‌دلیل خرج نمی‌کنند، سرمایه بسیار هنگفتی را صرف راه اندازی شبکه‌های رنگارنگ فارسی زبان خبر و محتوا ساز کنند یا هسته هایی را برای تولید محتوای مجازی در شبکه های اجتماعی به کار گرفته و هر روز سیلی از مطالب تشتت برانگیز و تفرقه افکن را در اختیار مخاطبان قرار دهند.

شاید فرهنگ مردم ما که همواره باور داشتند نیم کاسه‌ای زیر کاسه هست، قوانین ما که خلاءهایی به جهت سوء استفاده متخلفان باز گذاشته، برداشت مماشات در معرفی خلافکاران از هر گروه و جناح و عدم برخورد شدید و قاطع با هر متخلف ریز و درشت در کنار ناپایداری ها و رقابت های شدید و گاهی بی رحمانه سیاسی و تلاطم های اقتصادی، زمینه هایی را فراهم کرد تا آحاد جامعه جدای از اخبار رسانه های رسمی، همواره گوش شنیدن شایعات و حاشیه ها را داشته باشند.

دروازه و نقطه ضعفی که همه به سمت آن رفتند. از عنوان خبرهای ویژه و پشت پرده و «بیست و سی» در داخل گرفته تا یک کلاغ چهل کلاغ و سندسازی و دروغ پراکنی در رسانه های خارجی. آنقدر ساختند و ساختند که حتی گاهی در امور بدیهی یا مطالبی که با یک جستجوی بسیار ساده اینترنتی دروغ بودن آن ثابت می شود شبهه ایجاد و بی محابا مطلب تولید کردند چون می دانستند خواننده حوصله جستجو ندارد.

حالا هر کدام از ما شاید عضو چندین کانال خبری و سرگرمی، دوست و خانوادگی باشیم، گوشی دستمان باشد و مرتب ببنیم و بخوانیم اما چند درصد از ما، مو را از ماست می کشد و بین خطوط را می‌خواند و به نیت و صحت تولید کننده محتوا دقت دارد؟ چند درصد طعمه را از غذای واقعی تشخیص می‌دهد؟ چند نفر با دیدن خبر فلان دارو کشنده شناخته شده، فورا به همه اطلاع دهید یا فلان بیمارستان بیماران سرطانی را رایگان درمان می کند یا فلان کودک گم شده با سرهنگ فلانی تماس بگیرید و.... فکر می کنیم که اطلاعیه دارو را باید وزارت بهداشت بدهد و خبر درمان رایگان باید در سایت خود بیمارستان دیده شود یا درستی خبر کودک گم شده را اول باید از منابع خبری معتبر تحقیق کرد؟ اینها مثال‌های واضح بودند، وای به حال شایعات سیاسی که فلانی خورد و برد و خیانت کرد و... که در این موارد فرد متهم شده اگر بند بند خودش را از هم جدا کند، باز عده ای دروغ بودن شایعه را باور نمی کنند.

در نهایت باید همتی کرد و بدون محافظه کاری اطلاع‌رسانی نمود، باید فرهنگ سیاسی را ارتقا داد و مردم را به این باور رساند که خبری پنهان نمی‌ماند که آنها بخواهند از کاسه زهرآلود خارجی‌ها بگیرند. هر چه ما نگوییم، آنها که نمی‌خواهیم صد برابرش را به اسم واقعیت به خورد مردم می‌دهند، خوره ای که به جان همه خواهد افتاد و در نهایت آنقدر فضای دروغ و واقعیت مخدوش می شود که در جایی دیگر اکثریت مخاطبان هیچ چیز را باور نخواهند کرد.

برنده‌هایی که خیلی‌ها را بازنده می‌کنند

علیرضایگانه

مدتی است که چندین مسابقه تلویزیونی با اجرای سلبریتی هایی که اتفاقا بعضی از آنها کارنامه ی مشخصی هم در رسانه ملی ندارند در در بازه ای از زمان که بیشترین تعداد مخاطب را هم بهمراه دارند، از صدا و سیما در حال پخش می باشند. این برنامه ها که بعضی از آنها به ستاره مربع ها معروف بوده و گسترش عجیبی در رسانه ملی ! پیدا کرده اند، سوالاتی را در ذهن هر بیننده منصفی پدید می آورند که جواب قانع کننده ای برای آنها یافت نمی شود. مهمترین سوالات این است که اصولا هدف از تولید و پخش چنین برنامه هایی چیست؟ آیا هدف بالا بردن اطلاعات عمومی بینندگان است؟ آیا هدف از این برنامه ها تبلیغ به نفع یک بنگاه اقتصادی بوده و اساسا یک برنامه تبلیغاتی است؟ و آیا....؟ هدف هر چه باشد نمی تواند توجیه کننده نتیجه اشتباهی باشد که از دل این برنامه ها خلق می شود.

آسیب هایی که این برنامه ها به روح و روان مخاطب و جامعه وارد می کنند غیر قابل جبران است و در حالی که این آسیب ها، بدیهی و اظهر من الشمس هستند ، جای بسی تعجب و تاسف است که چرا مسئولان رسانه ملی روز به روز بر آتش آسیب چنین برنامه هایی می دمند و آن را شعله ورتر و مخاطب را تشنه تر می کنند و چرا دست اندر کاران رسانه در صدد اصلاح روند بر نمی آیند ؟ اگر برای تولید این برنامه ها حتی یک ریال هم از جیب بیت المال خرج نشود و حتی عایداتی هم برای بیت المال داشته باشد ! باز هم آسیب های فرهنگی و اجتماعی چنین برنامه های فاجعه بار خواهد بود.

فرهنگ زحمت نکش و پولدار شو جدای از اینکه از لحاظ شرعی مورد تایید باشد یا خیر و یا اینکه به قول نیاکان زحمت کش ما پول حاصل از این برنامه ها برکت خواهد داشت یا نه؟ ، یکی از آسیب های جدی جامعه ای امروز ماست که در صورت رواج این فرهنگ، روحیه تلاش و کوشش برای کسب درآمد پاک و از آن گذشته تلاش برای خلاقیت و نوآوری و پیشرفت و به معنای واقعی کلمه روحیه کار و روزی حلال را تحت الشعاع قرار داده و از بین می برد. و باعث می شود تا نیرو و توانمندی جوانان و اقشار مختلف جامعه بجای بکارگیری در مسیر درست و منطقی و کسب درآمد حلال، با خیال پردازی و آرزوی برنده شدن درچنین برنامه هایی به نوعی رخوت دچار شده و تلف شوند و با ترویج فرهنگ شانس و بخت و اقبال، خیلی ها را از مسیر کار وتلاش باز دارد.دراین برنامه ها افرادی به عنوان شرکت کننده حضور پیدا می کنند و در عرض چند دقیقه با وجود برخوردار نبودن از اطلاعات عمومی واقعا بالا، برنده جایزه های چند ده و بعضا چند صد میلیون تومانی می شوند که چرا های تاسف بار فراوانی را بدنبال دارد. می دانیم اکثر قریب باتفاق مخاطبین این برنامه ها، افراد سطح متوسط و حتی درآمد پایین جامعه و نیز بیشتر از قشر پر هیجان جوانان هستند و نیز بخوبی آگاهیم که مبالغ برخی از این جوایز حتی به اندازه ۷ یا ۸ سال حقوق بعضی از مخاطبین شاغل !این برنامه هاست.

آیا با هزینه این جوایزی که در رسانه ملی ریخت و پاش می گردد و فرهنگ غلط تکیه بر بخت و اقبال را در جامعه رواج می دهد، نمی توان بانی براه افتادن چندین کسب و کارحلال برای خیل عظیم چوانان سن بالای بیکاری شد که چند صد هزارم آن پول ها را با هزاران شرمندگی و خجلت به عنوان پول تو جیبی از پدر می گیرند؟! آیا آموزه ها و فرهنگ ما این طرق بذل و بخشش را تایید می کنند؟ چه تبلیغی از این بهتر که یک بنگاه اقتصادی به عوض بذل و بخشش بی حساب و کتاب به چند نفر آنهم در قبال هیچ و پوچ، زمینه اشتغال خیل عظیم جوانان بیکار کشور را فراهم کند. این در صورتی است که فرض کنیم هزینه این برنامه های توسط حامی مالی تامین می گردد. که اگر این هزینه از جیب مردم انجام شود باید بر این مصیبت روضه ها خوانده شود.

دیپ فیک Deepfake چیست؟

آیا دیپ فیک Deepfake در آینده موجب هرج و مرج جهانی خواهد شد؟

دیپ فیک Deepfake یا یادگیری عمیق جعل کردن تکنیکی برای تلفیق تصویر انسان بر اساس هوش مصنوعی است. این فناوری جهت ترکیب و قرار دادن تصاویر و فیلم های موجود بر روی تصاویر یا فیلم های مورد نظر با استفاده از تکنیک یادگیری ماشـــین تحت عنوان "شبکه مشـــارکتی مولد" (GAN) (کلاسی از یادگیری ماشین) بکار می رود .

تلفیق تصاویر و فیلم های موجود با منبع مورد نظر ویدئویی به نحوی صورت میگیرد که گویی ترکیب هر دو تصویر یا هر دو فیلم یکی است و در یک صحنه رخ مـــی دهد . این ترکیب پیچیده به طور مثال می تواند یک فرد یا افراد را به گفتن چیزها و یا انجام اقداماتی نشـــان دهد که هرگز در واقعیت رخ نداده اند. چنین فیلم های جعلی می تواند بدین شکل ایجاد گردند که حضور شخصی را در فیلم های غیر اخلاقی نمایش دهند به طوری که هرگز فرد در آن فیلم حضور نداشته است . این ویدئو ها حتی می توانند تصویر فرد را در رویدادهای سیاسی و مجرمانه از جمله صحنه های قتل ، سرقت و غیره قرار دهند.

اما هولناک ترین بخش دیپ فیک Deepfake آنجایی است که قربانی آن ها نه فقط مشاهیر بلکه سیاستمداران را مورد هدف قرار می دهند.

نرم افزارهای دیپ فیک Deepfake ساخته شده اند و این نوع از دستکاری های ویدیویی نه تنها به راحتی در دسترس است، بلکه هر روز سخت تر و سخت تر می توان آن ها را به عنوان تصاویر جعلی تشخیص داد.

تنها شانســـی که وجود دارد ، این اســـت که با نهایت دقت تصاویر خود را در اینترنت محفوظ نگه داشـــته ؛ البته با وجود احاطه شدن توسط شبکه های اجتماعی متعدد و درخواست حساب کاربری برای انجام کوچکترین کارها ، نرم افزار های جاسوســـی ، اشیای هوشمند و پیچیده شدن فن آوری ، پایین بودن سطح آگاهی مردم ، حفاظت از اطلاعات به نظر دشوار می آید.

هانی فرید یکی از محققان دارتموث فعال در زمینه دعاوی حقوقی رســـانه ای، در خصوص ریشه کن کردن مواردی همانند deepfakes گفته :"همه تصاویری که از خودتان در اینترنت قرار داده اید، به دلخواه خودتان بوده و شما آزادانه این کار را انجام داده اید. هیچ شـــخصی شما را وادار به انجام آن نکرده ، حتی تصاویری که از شما به سرقت رفته – خود شما موجب آن شده اید."

این بخشی از گزارش ویژه وب سایت CNET است که به بررسی مزایا و معایب تشخیص چهره می پردازد.

Deepfake نمایانگر نوعی متفاوت و مخرب تر از تشخیص چهره مرسوم کنونی است. روش مرسوم حال حاضر، نقش مهمی در زندگی تان ایفا می کند: بوسیله همین فناوری است که می توانید تمام عکس های یک دوست خاص را در Google Photos پیدا کنید. همچنین می توانید صورت خود را اسکن نموده و بدون نیاز به کوچکترین دانشی ، چهره اسکن شده را در یک فروشگاه یا کنسرت قرار دهید.

بر خلاف بســـیاری از سیستم های تشخیص چهره، که اساسا ویژگی های چهره شما را به یک کد منحصر به فرد برای رایانه تبدیل می کند، نرم افزارهای Deepfake به منظور تخریب هویت فرد بکار میروند و حتی مجال پرسیدن ندارید، این حقیقت محض است. این سناریوی کابوس است نه فقط برای از بین بردن زندگی شما، بلکه برای دستکاری ادراک عمومی از سران کشورها، مدیران ارشد قدرتمند یا نامزدهای سیاسی.

Deepfake چگونه کار می کند؟

فناوری دیپ فیک Deepfake ، شکل و حالات نقاط مختلف چهره انسان را از طریق دوربین ها کشـف کرده و به طرز کامـلا باورپذیری چهره همان انسـان را جعل کرده و می تواند او را در حال حرکت ، سـخنرانی و هر حالتی که فکر کنید قرار دهد. یک عروسک خیمه شب بازی دیجیتالی که در محیط های دیگر، بازتولید می شود. هوش مصنوعی همانند سوختی است که توسعه Deepfake، را سرعت بخشیده ؛ اما این فقط یک فناوری است ، که باید از طریق قوانین و دستورالعمل هایی مربوط به اسکن تصاویر چهره کنترل گردد.

متأسـفانه، ظهور deepfakes پس از بیشتر از یک دهه اشتراک گذاری تصاویر شـخصی در شبکه های آنلاین آغاز شده تا جایی که دیگر، تقریبا تصاویر تمام چهره ها روی اینترنت اسـت؛ حتی دور مانـدن از دید عمـوم، مانع از تلفیق Deepfake نخواهد شـد ؛ امروزه این امری اجتناب ناپذیر است و هر کسی در جهان در معرض آن قرار دارد : شـما در تصاویر و فیلم های دوستانتان قرار دارید ، موبایل هایتان با قفل تشـخیص چهره کار مـی کنند ، تماس هـای تصویری برقرار میکنید ، ویدئو کنفرانس می گذارید و بوسـیله روش های مختلـف به طور ناخواسته تصویر چهره تان را در اینترنت به اشتراک می گذارید.

*جعل چهره

اگرچه دیپ فیـک Deepfake در حالت و اشـکال مختلفی و نه فقط برای چهره وجود دارد و حتی سـایر اندام بدن انسان و اشیا را نیز می تواند تغییر دهد. ما در اینجا فقط به جعل چهره می پردازیم:

جابجایی یا جعل چهره شـاید در نوع سرگرم کننده آن جالب باشد ، اینکه چهره فـردی لاغر را روی فردی چاق قرار داده یا چهره کودک را روی بدن فرد بزرگسال گذاشته ممکن است خنده دار به نظر آید. اما رفته رفته با قویتر شـدن نرم افزارها و پیدایش هوش مصنوعی ها ، حفره های سیاهی پیدا شدند ؛ جابجایی چهره برای برخی اشـخاص به کابوس تبدیل شد ، Deepfake، گریبانگیر سلبریتی ها شد و آن ها را در فیلـم های غیر اخلاقی و یـا در حالت های نامتعارفی جعل کرد و نمایش داد که حتی خودشـان به سختی می توانسـتند باور کنند که این ویدئو ها جعلی است.

از معروفترین قربانی های Deepfake می توان به بازیگران سرشناسـی همچون اسکارلت یوهانسون و جنیفر لارنس اشاره کرد همچنین در ویدئویی نیز اوباما را در حال سـخنرانی نشان می دادند که هم تصویر هم صحبت های وی جعلی بود ، پس از مدتی طی شکایت های متعددی که صورت گرفت، در برخی از وب سـایت هایی که پیشتر جابجایی چهره برای سرگرمی به کار می رفت ممنوع شد.

*دیپ فیک Deepfake چگونه ایجاد می شود؟

از آنجاییکـه Deepfake با روش یادگیری ماشـین کار میکند ، جهت جعل چهره، Deepfake به داشتن چند صد تصویر از حالات مختلف چهره هدف نیاز دارد. به منظور جابجایـی چهره ؛ مجموعه داده های چهره هدف و ویدئو مقصد مورد نیاز اسـت و این یکی از دلایلی است که اشخاص معروف و سیاستمداران بیشتر در خطر هستند و با سادگی با جستجویی سریع در اینترنت می توان تمام داده های مورد نیاز را بدست آورد.

بهترین روش حفاظت در برابر Deepfake ، بستگی به خود شما دارد که آیا می خواهید عکس خود را از دید عموم حفظ کنید و یا آن را در اینترنت به صورت امن نگه دارید .شاید تجمیع صدها تصویر از زوایای مختلف سبب ایجاد تصویری بسـیار با کیفیت شـود اما نبود این تعداد تصویر و زوایا نیز ، باز هم می تواند مورد استفاده Deepfake قرار گیرد با روش هایی همانند کشیدن تصاویر و فریم های چندگانه می توان شکاف ها را پر کرد. برنامه Everytime آیفون تصویری که تهیه می کند ، حداقل ۳۰ فریم در ثانیه ضبط می شود.

به هر حال برخی Deepfake ها آنقدر هوشـمند شـده اند که کیفیت و کمیـت مورد نظر تصاویر را می توانند بدسـت آوردند. به خصوص اگر زوایای صورت و چهره ها با ویدیو مقصد مورد نظر هماهنگ شود و اگر هم نباشد ممکن است ویدئو و تصاویر مقصد را با مبدا هماهنگ کنند.

*راهکار مقابله با دیپ فیک Deepfake

البته نمی توان راهکارهایی به طور کامل امن برای مقابله با Deepfake ها پیدا کرد حتی تصاویر بسیار کوچک هم با نرم افزارهایی قابل بهبود هستند . ولی برای اشخاص عادی توصیه می شود حدالامکان از ارسال بی مورد تصاویر در شـبکه های اجتماعی خودداری کنند و یا در عکس ها و فیلم های کسانی که نمی شناسند حضور نیابند یا اگر ناچارند صورت خود را به نحوی دور از دید دوربین نگه دارند.

حتی "هانی فرید" به افراد مشـهور خصوصا سیاسـتمداران گفته است :" هنگامـی که با اطرافیان خود صحبت مـی کنید، هر چند وقت یک بار و فقط یک لحظه دستتان را در مقابل چهره خود قرار داده تا از خودتان در برابر اینگونه تهدیدها محافظت بعمل آورید"

البته این روش او موثر واقع نشد ؛ نسبت سرعت و تعداد فریم های عکاسی بسـیار بالا رفته و نمی تواند راهکار مطمئنی برای اشخاص مشهور محسوب گردد.

*تهدید دیپ فیک Deepfake چه قدر جدی است؟

اما تهدید deepfakes، واقعا تا چه حد پیچیده و جدی است؟ اگر در آینده اعتقاد به این پیدا کنیم که اکثر ویدئو ها جعلی هستند پس به چه چیز می توانیم اعتماد کنیم . تفاوت میان دروغ و درستی چگونه قابل تشخیص خواهد بود؟

هانی فرید می گوید: "مردم باید آگاه باشـند که این چیزها وجود دارند ... اما باید درک کنند که ما با فناوری همراه هستیم، و اینکه چه چیزی می تواند و چه چیزی نمی تواند جعلی باشد." ، "مردم ممکن است یکباره خشمگین شوند و شروع به دیوانگی کنند. اما باید بتوانند این احساسات را کنترل کرده و سطح شـناخت خود از اشخاص دور و برشـان بالا ببرند به جای اینکه به ویدیوها و تصاویر جعلی اکتفا کنند."

*آیـا Deepfakes مهمتریـن تهدید در آینده خواهد بود؟

بلـه واقعیـت دارد Deepfakes خطرناک اسـت و ممکن است به نوعی تهدیدی جدی برای اشخاص مشهور ، سیاسـتمداران و یا حتی مردم عادی به شمار آید. ولی این فقط Deepfakes نیست که باید از آن ترسید ، تهدیدهای بزرگتر دیگری هستند که اکثریت مردم عادی را نیـز هدف قرار داده اند . همین دو سـال اخیـر بود کـه موضوع حفظ حریم شخصی توسط فیسبوک و گوگل به شدت زیر سـوال رفت و به دنبال آن باگ امنیتی فیستایم اپل و برنامه هایی که بر روی موبایل ها خواسته و ناخواسته نصب می شـوند و تمـام اطلاعات و فعالیت های کاربران را با اهداف تجاری یا سوء استفاده های دیگر رصد میکنند. فن آوری ها به سـرعت پیشـرفت می کنند و به راحتی میان مردم منتشـر می گردند؛ اما هنوز قوانیـن جامع و کاملی برای نحوه اسـتفاده از آن ها وجود ندارد ، هنوز حتی قانونگـذاران هم اطلاعات جامعی در خصوص دسـتگاه هایی که میان مردم عرضه می شـود ندارند. پس deepfake تنها دغدغه نخواهد بود .

اشـخاصی که واکنش خشمگینانه ای در قبـال موضـوع دیـپ فیـک Deepfake از خود نشان دادند بدین خاطر بود که چهره خود را در فیلم های غیر اخلاقی دیدند؛ اما سـوال این است چرا جوامع غربی که خودشان هم از این مسـائل ضربه می خورند باز هم باید به ساختن اینچنین محتوایی ادامه دهند و اینجاست که بحث اصلی مطرح می شود ، تکنولوژی فقط ابزار است این انسان ها هستند که چگونگی استفاده از آن ها را تعیین می کنند.تهدید ها همیشه وجود داشته اند اما با پیدایش فناوری شکل آن ها تغییر کرده و سرعت و وسعت بیشتری پیدا کرده اند. در هر صورت قطع بـه یقین نمی توان با تمام تهدیدها مقابله کرد ولی می توان حداقل آگاهی در مورد فن آوری هایی که استفاده میکنیم کسب کرده و در حفاظت از اطلاعات شخصی خود و افراد خانواده مان دقیق تر عمل کنیم.

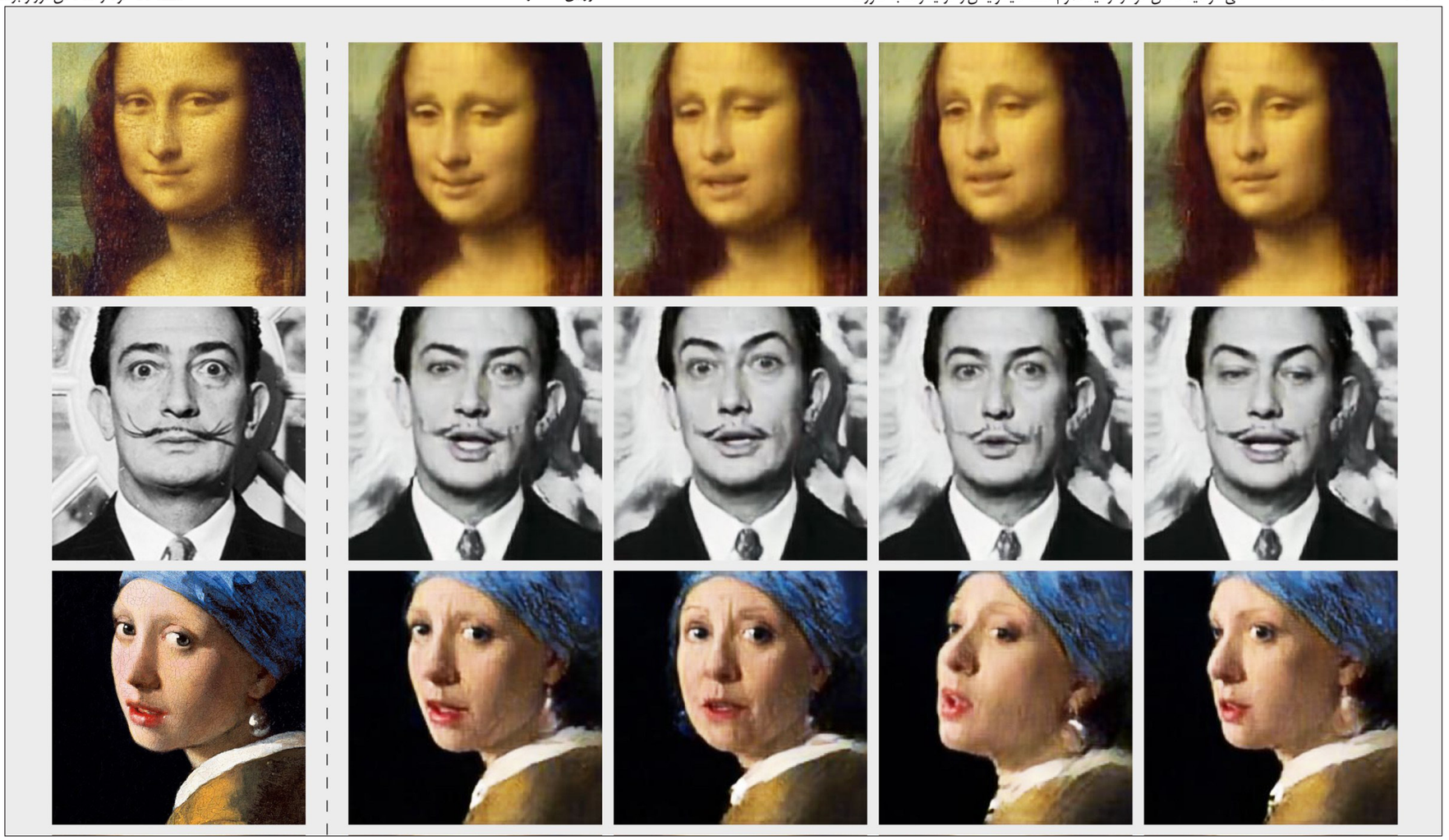

تحمل دوری افراد از موبایل به زیر ۱۵ دقیقه رسیده

در یکی از تحقیقات مشـخص شـده میانگین مدت زمانی که افراد موبایل خودشان را چک نمی‌کنند به زیر ۱۵ دقیقه رسیده است.

روزنامه ایران نوشـت: وقتی دو ساعت گوشی موبایل‌تان خاموش است چه احساسی دارید؟ وقتی اینترنت قطع می‌شود چطور؟ اضطراب می‌گیرید یا مثل من دائم حس می‌کنید گوشی خاموش موبایل توی جیبتان ویبره می‌رود؟ این اعتیاد به موبایل و وقت‌گذرانی در فضای مجازی حالا تبدیل به یک رفتار عمومی شده. تصور کنید اگر یک نفر از ۱۰۰ سال پیش یک‌دفعه در خیابان‌های تهران ظاهر شود با دیدن این همه آدم که سرشان داخل دستگاهی کوچک است چه فکری با خودش می‌کند؟ آدم‌هایی که با خودشـان حرف می‌زنند و آنقدر غرق دنیای مجازی هستند که دیوار رو به روی‌شان را هم نمی‌بینند. کارشناسان می‌گویند نبـود زمینه‌های تفریح برای جوانان و ضعـف در ارتباط برقرار کردن در دنیای واقعی و رفتن به فضای مجازی دلیل اصلی این اعتیاد به موبایل و اینترنت است.

اضطراب دوری از موبایل و اینترنت رفتاری اسـت که پیشینه تاریخی ندارد اما در سـال‌های اخیر آنقدر همه گیر شده که تبدیل به نگرانی عمده‌ای شده؛ بخصوص در میان جوانانی مثل پدرام که تجربه یک سال دوری از موبایل را دارد و با خنده می‌گوید: «من هم چند سالی است که سر به زیر شده‌ام و در کوچه و خیابان دائماً سرم به گوشی گرم است؛ یا مشغول بازی هستم یا در فضای مجازی برای خودم می‌چرخم.»

او که یک سـال به خاطر کنکور مجبور بـود خودش را از این فضا دور کند می‌گوید: «امروز تعداد گوشی‌های موبایل از تعداد آدم‌ها بیشتر شده. یعنی اینکه

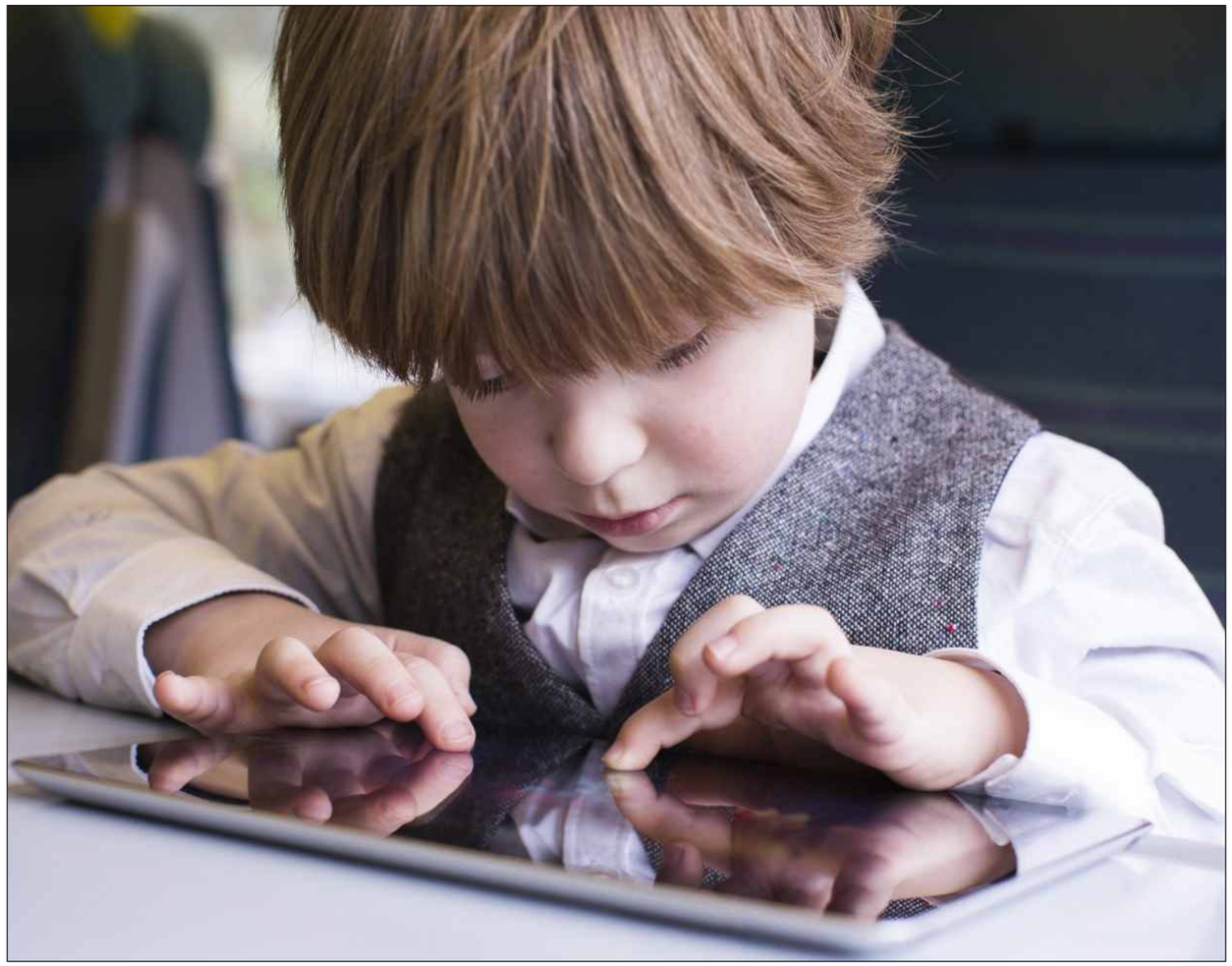

زندگی واقعی جای خودش را به زندگی مجازی داده اسـت. دوری از تکنولوژی تقریباً غیرممکن اسـت و من که نهایتاً می‌توانم برای چند ساعت این دوری را تحمل کنم. من با اینکه کار زیادی با گوشی موبایل ندارم اما از اینکه حتی برای چند ساعت آهنگ‌های گوشـی موبایلم را گوش ندهم استرس می‌گیرم. البته خیلی‌ها برای بازی از موبایل استفاده می‌کنند و حتی یکی از دوستانم به خاطر اینکه سـاعت‌های زیادی در گوشی موبایل مشـغول بازی کلش آف کلنز بود بیهوش شد. خیلی از هم سن و سال‌های من برای اینکه تنهایی‌شان را پر کنند ساعت‌های زیادی در موبایل و تبلت یا کامپیوتر غرق می‌شوند.»

زهرا همه نگاه و حواسـش به مانیتور اسـت و توجهی هم به اطراف ندارد. هرچنـد لحظه یک بـار صفحات مختلف را باز می‌کنـد و مطلبی روی کاغذ می‌نویسـد. او که ۳۰ سال دارد معتقد است: «سواد تکنولوژیک بخشی از سواد نسل امروزی است و کسی که این سواد را نداشته باشد عملاً از عهده هیچ کاری برنمی‌آید.» او هم مثل خیلی از هم سن و سال‌های خودش ساعت‌های زیادی را در گوشی موبایل و کامپیوتر پرسه می‌زند اما از اینکه یک روز اینترنت نداشته باشد نگران نمی‌شود.

زهرا که به خاطر شـغلش سـاعت‌های زیادی را در اینترنت سپری می‌کند می‌گوید: «وقتی در خانه هسـتم بیشـتر سعی می‌کنم سـنتی باشم و سراغ تکنولوژی و گوشی موبایل نروم. حتی اینستاگرام ندارم و به آن هم احساس نیاز پیدا نمی‌کنم. گاهی اوقات ساعت‌ها از گوشی موبایل یا تبلت فاصله می‌گیرم و اگر همراه خانواده به میهمانی بروم ترجیح می‌دهم که موبایلم را همراه نبرم. البته کسانی را می‌شناسم که اگر برای یک ساعت اینترنت‌شان قطع شود حال‌شان بد می‌شود. احساس می‌کنند چیز خیلی مهمی را گم کرده‌اند و آرام و قرار ندارند.»

زهرا دلیل اعتیاد به اینترنت در نسل جوان را مرتبط با سبک زندگی امروزی می‌داند: «سـبک زندگی امروز باعث شده حتی تفریحات هم به شکل مجازی باشـد. امروز اینسـتاگرام به یکی از تفریحات اصلی جوانان تبدیل شده است. چرخیدن در اینستاگرام و عکس گذاشتن و کنجکاوی در صفحات افراد مختلف یک تفریح مجازی محسوب می‌شود. البته زیاده روی در این تفریح هم آسیب‌زا است.»

نسل جوان بیشترین گروه سنی هستند که خود را درگیر تکنولوژی‌های ارتباطی و فضای مجازی می‌کنند

تحول، توسعه و رشد جوامع با ظهور استفاده از فضای مجازی همراه است و کاربرد آن نیز در جامعه ما اجتناب‌ناپذیر است. این امر در نسل جوان ما که اطلاعات بسیار خوبی از فضای مجازی دارد و در آن موفق به ثبت اختراع یا مدال‌آوری شده است بسیار پررنگ است

در دنیا توسعه فناوری و تکنولوژی به شکل گسترده‌ای اتفاق افتاده و ادامه دارد و متناسب با آن توسعه علوم و علوم انسانی نیز انجام گرفته است اما متاسفانه ما به رشد علوم انسانی بی‌توجهیم. در دنیا همزمان با رشد تکنولوژی و فناوری بقیه حوزه‌ها نیز رشد می‌کنند پس نمی‌توان آن را کنار گذاشت، اما می‌توان در ارتباط با نکات منفی که می‌تواند جوانان و نوجوانان را آلوده کند اقدامات پیشگیرانه انجام داد

یاســمن برخلاف زهرا وابستگی شدیدی به موبایل و فضای مجازی دارد و حتی یک روز هم بدون گوشی موبایل نمی‌تواند زندگی کند. او می‌گوید تا جایی که ممکن است برای راه انداختن کارهایش از اینترنت استفاده می‌کند. یاسمن که ۲۴ ساله است در میان صحبت‌ها گاهی به صفحه گوشی موبایلش نگاهی می‌اندازد و می‌گوید سال‌هاست به این کار عادت کرده است.

بــه آدم‌هایی که از کنار صندلی او در پــارک عبور می‌کنند توجهی ندارد و همه حواس او به آدم‌هایی است که در اینستاگرام برایش پیغام می‌گذارند: «مگر می‌شود بدون تکنولوژی زندگی کرد؟ من همه کارهای شخصی از خرید پوشاک و مواد غذایی گرفته تا مطالعه کتاب و جزوات دانشگاهی را با گوشی موبایل یا تبلت انجام می‌دهم.

نمی‌توانم یک ســاعت هم از موبایل و تبلت دور باشم. اگر هم فراموش کنم آن را همراه بیــاورم بلافاصله پیک موتوری می‌گیرم و می‌گویم برایم بیاورد.»

یاســمن در عین حال منتقد این فضا و نوع تأثیرگذاری آن بر زندگی است: «شب وقتی به خانه می‌روم پدر و مادرم هم ساعت‌ها سر در گوشی موبایل دارند و کمتر به من و برادرم توجه می‌کنند. هر کدام هم برای خودشــان گروه‌های مختلفی از دوســت و فامیل در تلگرام و اینستاگرام دارند و ساعت‌های زیادی مشغول حرف زدن با آنها هستند.

گوشــی موبایل و فضای مجازی جذابیت‌های زیادی دارند و به همین دلیل خیلی‌ها سعی می‌کنند گمشده زندگی‌شان را در این فضا پیدا کنند. با این همه متأسفانه ما هنوز هم نحوه استفاده درست از تکنولوژی را بلد نیستیم.

برای اینکه از سرو صدای کودک خلاص شویم به او گوشی موبایل یا تبلت می‌دهیم و از همان کودکی به او القا می‌کنیم بدون گوشــی نمی‌توانی سرگرم باشی.»

❋تکنولوژی دولبه

«کارکرد فضای مجازی و تکنولوژی دولبه است. به طور مثال خودرو وسیله‌ای است که اگر از آن درست استفاده کنیم می‌تواند در زندگی تأثیر مثبت به همراه داشته باشد اما اگر بد استفاده کنیم می‌تواند باعث مرگ خودمان و دیگران شود.» دکتر مجید صفاری‌نیا، روانشناس اجتماعی معتقد است: «نسل جوان بیشترین گروه سنی هســتند که خود را درگیر تکنولوژی‌های ارتباطی و فضای مجازی می‌کنند. او با بیان اینکه از تکنولوژی می‌توان هم استفاده درست داشت و هم استفاده نامطلوب می‌گوید: تحول، توسعه و رشد جوامع با ظهور استفاده از فضای مجازی همراه است و کاربرد آن نیز در جامعه ما اجتناب‌ناپذیر است. این امر در نسل جوان ما که اطلاعات بسیار خوبی از فضای مجازی دارد و در آن موفق به ثبت اختراع یا مدال‌آوری شده است بسیار پررنگ است.

تکنولوژی و به تبع آن فضای مجازی برای من به عنوان اســتاد دانشگاه با کارکرد مفید همراه اســت. مثلاً در این فضا تمام کارهای دانشنامه، پایان نامه دانشــجویان و رساله آنها را مطالعه می‌کنم و به آنها پیام می‌دهم و در کنار آن نیز با تشکیل یک گروه به دانشجویان اطلاع رسانی‌های لازم را انجام می‌دهم. این ممکن است برای افراد دیگری با تشکیل گروه‌های خانوادگی و تعامل بین آنها همراه باشد. این افراد به جای اینکه در فضای واقعی با یکدیگر تعامل کنند در فضای مجازی به دنبال برقراری ارتباط هســتند اما همین فرآیندها می‌تواند وابســتگی ایجاد کند که گاهی این وابستگی‌ها نیز می‌تواند به سمت و سوی نامطلوبی پیش برود. به طور مثال ممکن است در یک شبکه برای ترویج مواد مخدر یا دوســت یابی آنلاین یا ترویج مشروبات الکلی و میهمانی‌های خارج از عرف تبلیغ شود. این لبه دیگر کارکرد تکنولوژی و فضای مجازی است. این امر هم اجتناب ناپذیر اســت چون طراحی و تکنولوژی این فضا از نظر رنگ و فرم جنبه‌های دیگر به نحوی است که آدم‌ها را با خودش درگیر می‌کند.»

❋دنیای واقعی و دنیای مجازی

ورودی دانشگاه تهران شلوغ‌تر از روزهای قبل است. این روزها همه دانشجوها درگیر امتحانات پایان ترم هســتند و خیلی از آنها به جای گوشی موبایل سر در کتاب یا تبلت دارند. راضیه ۲۲ سال دارد و دانشجوی ترم شش مهندسی صنایع است. او می‌گوید کسانی که نمی‌توانند در دنیای واقعی با اطراف خودشان ارتباط برقرار کنند وقتی سراغ فضای مجازی می‌روند از تکنولوژی استفاده صحیحی نمی‌کنند: «من معمولاً روزی پنج ســاعت از گوشــی موبایل یا تبلت استفاده می‌کنم. خیلی از کارهای مربوط به دانشــگاه یا صحبت با دوستان را در تلگرام و اینســتاگرام انجام می‌دهم و بیشتر وابستگی‌ام به اینترنت و موبایل به خاطر درس و دانشگاه است. البته این وابستگی زیاد نیست و تقریباً برای چهار ساعت می‌توانم از گوشی موبایلم دور باشم، تا زمانی هم که مجبور نباشم سراغ موبایل و تبلت نمی‌روم و بارها هم پیش آمده که موبایلم را فراموش کرده‌ام همراه ببرم.»

راضیــه درباره اینکه چرا خیلی از جوان‌ها نمی‌توانند دوری از موبایل و تبلت را تحمــل کنند نظر جالبی دارد: «ضعف در ارتباط برقرار کردن در دنیای واقعی خیلی‌ها را به سوی فضای مجازی و استفاده نادرست از تکنولوژی مرتبط با آن می‌کشــاند. در جایی به نام توئیتر برخی با اکانت ناشناس وارد می‌شوند و سعی می‌کنند با آدم‌هایی که نمی‌شناسند خلأ زندگی‌شان را پر کنند درحالی که کارکرد توئیتر خبررسانی و بیان نظرات شخصی است ولی برخی با فراموش کردن این کارکرد از آن استفاده نادرستی می‌کنند.» علیرضا، دلیل وابستگی نسل جوان به تکنولوژی را نبود امکانات تفریحی مناســب می‌داند و معتقد است: «خیلی‌ها از تکنولوژی برای تفریح اســتفاده می‌کنند و ترجیح می‌دهند این تفریح به شکل مجازی باشد تا واقعیت. ما هنوز در جامعه بستر مناسبی برای تفریح جوانان فراهم نکرده‌ایم و انتظار داریم که یک جوان از تکنولوژی ارتباطی به شکل صحیح آن استفاده کند در حالی که شاید درصد کمی این کار را انجام بدهند و جنبه تفریح و سرگرمی برای خیلی‌ها در اولویت باشد.»

❋هجران ۱۵ دقیقه‌ای

تحقیقــات جالبی در ارتبــاط با اینکه مردم تا چه مــدت زمانی می‌توانند از تکنولوژی ارتباطی دور باشند انجام گرفته که نتایج جالبی نیز دارد. در یکی از این تحقیقات مشــخص شد میانگین مدت زمانی که افراد موبایل خودشان را چک نمی‌کنند به زیر ۱۵ دقیقه رســیده است. دکتر صفاری نیا با اشاره به نتایج این تحقیق می‌گوید: «اگر اعضای یک خانواده همراه هم به رستوران بروند آنها در کمتر از ۱۵ دقیقه حتماً گوشی موبایل خودشان را کنترل می‌کنند. حال این سوال مطرح است که ما برای نحوه درست استفاده از تکنولوژی و مهم‌ترین آن یعنی گوشی‌های هوشمند و فضای مجازی چه کرده‌ایم؟

در دنیا توسعه فناوری و تکنولوژی به شکل گسترده‌ای اتفاق افتاده و ادامه دارد و متناسب با آن توسعه علوم و علوم انسانی نیز انجام گرفته است اما متأسفانه ما به رشد علوم انسانی بی‌توجهیم. در دنیا همزمان با رشد تکنولوژی و فناوری بقیه حوزه‌ها نیز رشد می‌کنند. در بسیاری از دانشگاه‌های جهان رشته‌ای به نام روانشناسی فضای مجازی تدریس می‌شود رشته تخصصی دانشگاهی به کنار، به اعتقاد من آموزش و پرورش هم این فضا را نادیده گرفته یا علاقه‌ای به بحث درباره آن ندارد. باید این واقعیت را قبول کنیم که امروز جهان به یک دهکده جهانی تبدیل شــده و فضای مجازی در این دهکده اثربخشی بسیاری دارد و تحت عنوان سرمایه اجتماعی ایفای نقش می‌کند.امروز با استفاده از تکنولوژی‌های نوین می‌توان بهترین اخبار و گزارش‌ها را در بستر اینترنت پیدا کرده و در فضای مجازی آن را منتشر کرد. پس نمی‌توان آن را کنار گذاشت، اما می‌توان در ارتباط با نکات منفی که می‌تواند جوانان و نوجوانان را آلوده کند اقدامات پیشگیرانه انجام داد که این امر باید از کودکی انجام شود؛ باید به جای مخالفت، مهارت خویشتنداری و کنترل هیجان را آموزش داد. در این زمینه باید به دنبال راهکارهای نوین باشیم.»

«خستگی تصمیم» چیست؟ و چگونه از آن در امان باشیم؟

جعفر محمدی

ما بعضی تصمیم گیری ها را عرفاً تصمیم گیری نمی دانیم. مثلاً برای بالا رفتن از یک برج که دارای ۳ آسانسور است، وقتی دکمه یکی از آنها را می فشاریم، در واقع، تصمیم گرفته ایم، هر چند که آن را در زمره تصمیمات روزانه نیاوریم.

همان گونه که عضلات ما بعد از کار کردن زیاد خسته می شوند، مغز نیز بعد از تصمیم گیری های متعدد در طول روز، چار خستگی می شود که به آن، "خستگی تصمیم" (Decision fatigue) می گویند.

ما مدام در حال تصمیم گیری هستیم و با هر تصمیمی، یک قدم به "خستگی تصمیم" نزدیک می شویم. هر چند همه تصمیم ها بزرگ و حیاتی نیستند ولی هر کدام شان، به سهم خود بخشی از انرژی مغزمان را می گیرند: از انتخاب بین دو نوع خمیردندان برای مسواک صبحگاهی و تصمیم گیری درباره این که امروز چه بپوشم و انتخاب درجه حرارت بخاری یا کولر ماشین و انتخاب موسیقی برای شنیدن و برداشتن یک نوع پنیر از قفسه پنیرهای سوپرمارکت تا تصمیم گیری درباره نحوه برخورد با خطای فرزند و انتخاب بین چند گزینه برای سرمایه گذاری و مهاجرت و ... همه و همه تصمیم گیری هستند.

نکته جالب توجه این که ما بعضی تصمیم گیری ها را عرفاً تصمیم گیری نمی دانیم. مثلاً برای بالا رفتن از یک برج که دارای ۳ آسانسور است، وقتی دکمه یکی از آنها را می فشاریم، در واقع، تصمیم گرفته ایم، هر چند که آن را در زمره تصمیمات روزانه نیاوریم.

افرادی که کار و زندگی شان به گونه ای است که باید مدام تصمیم بگیرند، بیش از بقیه در معرض خستگی تصمیم قرار دارند. در یک تحقیق در آمریکا، تعدادی قاضی که باید درباره عفو زندانیان تصمیم گیری می کردند، مورد بررسی قرار گرفتند. مشخص شد که آنها در ابتدای روز، پرونده ها را بهتر بررسی می کنند و افراد بیشتری را مشمول عفو می دانند ولی هر چه به پایان روز نزدیک می شوند،

افراد کمتری را عفو می کنند. پرونده ها کما بیش یکسان بودند و قضات نیز ثابت. آنچه در ساعات پایانی روز تغییر کرده بود، پدیدار شدن حالت "خستگی تصمیم" بود که هنگام صبح وجود نداشت.

رولف دوبلی در کتاب "هنر خوب زندگی کردن" می گوید: وقتی مغز به خاطر تصمیم گیری های متعدد خسته می شود، معمولاً سر راست ترین تصمیمات را می گیرد که عمدتاً هم بدترین است.

چه کنیم؟

۱ – وقتی از "مارک زاکر برگ" بنیانگذار و مدیر "فیس بوک" پرسیدند چرا همیشه یک نوع تی شرت می پوشی پاسخ داد: نمی خواهم هر روز صبح درگیر تصمیم گیری درباره این که کدام لباس را بپوشم.

او با این کار در واقع، یکی از تصمیمات صبحگاهی اش را حذف و انرژی آن را برای تصمیم گیری های مهم تر کاری، ذخیره می کند.

خانم "آنگلا مرکل" صدر اعظم آلمان هم از این روش استفاده می کند و اکثراً یک نوع لباس می پوشد. استیو جابز نیز همین گونه بود.

برای این که خستگی تصمیم دیرتر رخ بدهد، تا حد امکان خود را در معرض تصمیم گیری های کم اهمیت قرار ندهیم. راهش این است که درباره برخی چیزها، یک تصمیم ثابت بگیریم. به عنوان مثال، به جای این که هر روز تصمیم بگیریم امروز چه غذایی درست کنیم، یک برنامه هفتگی یا ماهانه تدوین کنیم و از قید تصمیمات روزمره خلاص شویم و انرژی مغزمان را ذخیره کنیم.

یا یک مدیر می تواند جلسات خود را فقط در روزهای چهارشنبه برگزار کند و هر که از او وقت بخواهد، به جای این که فکر کند و درباره زمان جلسه با او تصمیم بگیرد، روز چهارشنبه را با او وعده کند. یا یک پدر روز خاصی را در هفته، برای بیرون بردن بچه ها در نظر بگیرد و ... . (هر کسی می تواند به فراخور زندگی اش، چند مورد را مشمول یک تصمیم واحد کند و از تصمیم گیری های متعدد راحت شود.)

۲ – تصمیمات مهم را صبح بگیریم. یادمان باشد که هر چه از روز می گذرد، به "خستگی تصمیم" بیشتر نزدیک می شویم.

۳ – وقتی گزینه های قابل انتخاب برای تصمیم گیری زیادتر باشد، "خستگی تصمیم" نیز بیشتر می شود.

اگر برای خرید کاغذ دیواری به خیابانی که بورس کاغذ دیواری است برویم، در دهها فروشگاه، صدها طرح می بینیم و تعدد گزینه ها ما را سردرگم می کند. در واقع ما بعد از دیدن دهها طرح اولیه، دچار خستگی تصمیم می شویم و بعد از مدتی یکی از طرح ها را نه از سر شوق و علاقه که به خاطر خستگی تصمیم و گریز از ادامه این روند انتخاب می کنیم.

یکی از راه های مواجهه منطقی با تعدد گزینه ها، این است که به جای آن که مثلاً ۱۲ گزینه را یک جا بررسی کنیم و به یکی برسیم، آنها را به چند گروه کوچک تر تقسیم کنیم و سه تا سه تا بررسی کنیم تا به انتخاب نهایی برسیم.

۴ – وقتی دچار خستگی تصمیم هستیم، تصمیم نگیریم؛ فرصتی به مغز دهیم تا خود را بازسازی کند. کمی استراحت و خوردن اندکی غذا که گلوکز مغز را تأمین کند، می تواند خستگی تصمیم را کاهش دهد. نیم ساعت خواب در وسط روز، می تواند در جلوگیری از خستگی تصمیم مؤثر باشد.

۵ – انسان های کمال گرا که می خواهند بهترین خروجی را داشته باشند، بیش از بقیه دچار خستگی تصمیم می شوند. بهتر است به یک گام جلوتر بسنده کنیم و راحت تر و سریع تر تصمیم بگیریم. کش دادن تصمیم گیری، انرژی زیادی از مغز می گیرد.

نظام آموزشی ایران؛ علم مرده یا علم زنده؟!

گفتاری از دکتر محسن رنانی

مقدمه

هرگاه از کودک و آموزش سخن به میان می‌آید، به وجد می‌آیم و شاید گاهی اوقات ساعت‌ها درگیر مسئله می‌شوم.
این روزها خیلی به حوزه‌ی آموزش و کودکی می‌پردازم، گرچه رشته‌ی من اقتصاد است و به اشتباه جامعه‌شناسم می‌خوانند، در عین حال به اشتباه وارد آموزش هم شده‌ام. علت آن هم این است که بعد از بیست سال کار در حوزه اقتصاد توسعه، متوجه شدم که استادم مرحوم دکتر عظیمی به درستی درک کرده بود – ولی فرصت نکرد که مسأله را باز کند – که به جز تحول در نظام آموزش، ما هیچ راهی برای توسعه‌ی ملی نداریم.
هیچ راهی نداریم، به ویژه اینکه تقریباً بخش اعظم منابع طبیعی کشورمان را هم مصرف کرده‌ایم و داریم به نقطه انتها می‌رسیم.
این است که این حوزه یکی از حوزه‌های بسیار کلیدی است. البته باید تأکید کنم که منظور من از حوزه آموزش و کودکی، فقط دوره مدرسه نیست بلکه تربیت کودک از بدو تولد آغاز می‌شود و بلکه سرمایه‌گذاری برای دوره پیش از دبستان اهمیت بسیار بیشتری برای توسعه ملی دارد.
ایده مرکزی سخن من هم در همین‌باره است که می‌خواهم بگویم تحولات فناوری دارد کاری می‌کند که بچه‌ها در پیش از دوران دبستان وارد تربیت و آموزش از طریق ارتباطات اجتماعی شوند و این خیلی مهم است.
اما پیش از آن لازم است اندکی درباره علم و تفاوت علم زنده و علم مرده سخن بگوییم تا بعداً بتوانیم نشان بدهیم که تحولات فناوری و تحولات دنیای مدرن دارد بچه‌های ما را از همان کودکی درگیر نوعی آموزش زنده و علم زنده می‌کند و این همان تحول بزرگی است که در پیش روی ماست.

*علم گفتنی نیست، شکفتنی است

در ماه گذشته صحبتی در دانشگاه تربیت مدرس داشتم با عنوان «گذار از علم مرده به علم زنده» که چکیده سخنم این بود که اکنون در فرآیند توسعه ایران، مهم‌ترین مأموریت اجتماعی دانشگاه‌ها باید گذار از علم مرده به علم زنده باشد.
در آنجا سخن اصلی‌ام این بود که دانشگاه نباید هیچ‌کاری بکند، فقط باید بستر تولید علم زنده را مهیا کند. البته واژه «تولید» در مورد علم واژه‌ی غلطی است، علم به مفهوم مصطلح تولید نمی‌شود؛ مقاله تولید می‌شود، کتاب تولید می‌شود. یعنی شما می‌توانید مقالات زیادی چاپ کنید، ولی ممکن است در عمل، انتشار یک مقاله هیچ کمکی به ارتقاء علمی جامعه نکند. علم باید در واقع کشف شود، بروید و پیدار (emerge) شود. یک حالت ابتدایی‌اش همان کاری است که سقراط می‌کرد، یعنی در گفت‌وگوی شخصی و فردی کاری می‌کرد که شما در پایان حس می‌کردید که آنچه دنبال اش بودید یا از قبل می‌دانستید یا خودتان کشفش کرده‌اید. سقراط فقط کمک می‌کرد که آن مجهول آشکار شود. اما این شکل ساده گفت‌وگو مورد نظر من نیست.
آنچه من الان مراد می‌کنم، وجه اجتماعی کشف و خلق و پیدارشدن علم است. یعنی علم باید در فرآیند ارتباطات و گفت‌وگوها و نقدها و آزمایش‌ها و پرسش‌های ما خلق و کشف شود و به صورت یک محصول عمومی در بین ما به گردش درآید؛ نه این که کسی علم را به صورت یک سری اطلاعات در ذهن ما بریزد؛ و نه اینکه حتی کسی در یک فرآیند گفت‌وگو یا سؤال و جواب مکالمه‌ای به ما نشان بدهد. مثلاً اینکه دو به علاوه دو می‌شود چهار را به چند روش می‌شود به کودک منتقل کرد. اول اینکه بگوییم و او حفظ کند. دوم اینکه بنشینیم و با چند سؤال و جواب و روی کاغذ به او نشان بدهیم که ببین دو به علاوه دو می‌شود چهار. حالت سوم هم این است که تعدادی گردو برداریم و شروع کنیم با او بازی کنیم و او در فرآیند بازی مفهوم دو به علاوه دو می‌شود چهار را درک کند.
اینجا کاربرد واژه «درک» دقیق نیست. باید بگوییم مفهوم «دو به علاوه دو می‌شود چهار» در ذهن کودک شکفته می‌شود، کشف می‌شود یا پدیدار می‌شود. خیلی ساده؛ علم گفتنی نیست شکفتنی است.
دقیقاً مثل ترافیک قاعده‌مند و نظم در رانندگی. یک وقت یک معلم به من می‌آموزد که قواعد رانندگی چیست و چگونه یک رانندگی قانونمند داشته باشم. در این صورت معلم فقط قواعد را به عنوان یک سری «داده» به من می‌دهد.
حالت دوم این است که مربی با فردی که آموزش رانندگی می‌بیند درباره خوب رانندگی‌کردن و ضرورت آن و روش‌های آن گفت‌وگو کند و از دل این گفت‌وگو با همدیگر قواعدی برای رانندگی قاعده‌مند کشف و استخراج و توافق کنند.
یک موقع هم مربی در کنار من می‌نشیند داخل خودرو و باهم رانندگی می‌کنیم و در عمل من درک می‌کنم که چقدر رانندگی‌کردن از سمت راست، خوب است و ترافیک را روان می‌کند، چقدر حق تقدم خوب است و به ترافیک نظم می‌دهد.

بنابراین وقتی شهروندان در عمل با منافع رعایت قوانین رانندگی روبه‌رو شوند آنگاه شروع می‌کنند که قاعده‌مند و اخلاقی و عقلانی رانندگی کنند و کم‌کم یک «ترافیک روان و منظم» در شهر شکل می‌گیرد. «ترافیک روان و منظم» نه آن چیزی بود که در کتاب‌های رانندگی نوشته شده بود و نه آن چیزی که در گفت‌وگوی بین معلم و یادگیرنده رد و بدل شده بود، ترافیک روان همان چیزی است که در کف خیابان و در شکل و کیفیت رانندگی شهروندان منعکس می‌شود و حاصل یک آگاهی و اراده جمعی است که خودش در فرآیند گفت‌وگو و تعامل میان شهروندان و تجربه‌های گذشته شکل گرفته است.

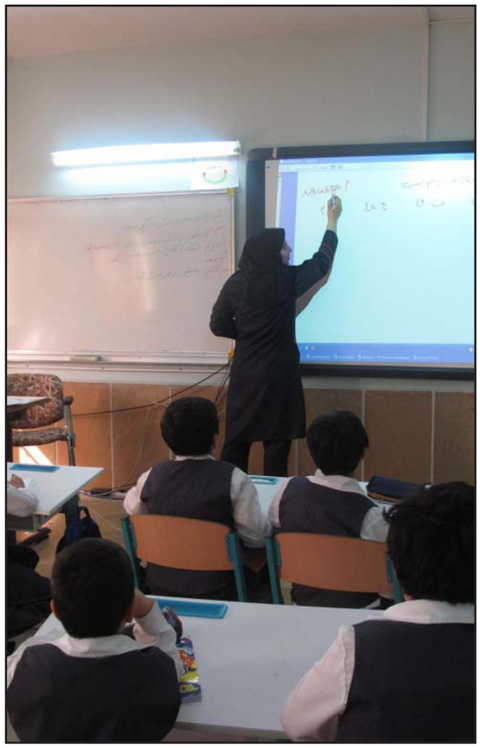

پدیدارشدن علم هم به همین معنی است. علم نه آن چیزی است که معلم سر کلاس می‌گوید و ما حفظ می‌کنیم و نه آن چیزی است که در کتاب است یا در مجلات آکادمیک چاپ می‌شود. حتی حاصل تعامل استاد و دانشجو در آزمایشگاه و سروکله‌زدن با پدیده‌های آزمایشگاهی هم نیست. در آزمایشگاه یک سری ایده‌ها بر روی یک سری پدیده‌ها آزمون می‌شود، همین و بس.
مثل اینکه مربی رانندگی کنار ما پشت خودرو بنشیند و سبقت از چپ را یادمان بدهد. اینکه منجر به قاعده‌مندی ترافیک نمی‌شود. ترافیک وقتی قاعده‌مند می‌شود که من و دیگران در تعامل با هم منافع رعایت قواعد رانندگی را حس کنیم و آنها را رعایت کنیم.
نتایج آن آزمایش وقتی به علم تبدیل می‌شود که وارد زیست آکادمیک و حتی زیست اجتماعی مردم شود. یعنی در گام اول در گفت‌وگوها و تعاملات میان جامعه علمی، حضور پیدا کند و بچرخد و مورد استقبال و نقد بررسی و آزمون قرار گیرد و در گام دوم توسط عده‌ای دیگر وارد فناوری شود، یعنی از آن برای ارتقاء فناوری موجود یا معرفی یک فناوری جدید بهره برده شود، یعنی تحولی واقعی در نقشه فکری جامعه علمی یا ظرفیت واقعی زیست اجتماعی ایجاد کند.
تا زمانی که فعالیت‌های علمی و آکادمیک صرفاً مانند بسته‌های اطلاعات، بین استاد و دانشجو یا از این کتاب به آن کتاب جابه‌جا می‌شود ما با ایده‌ها یا پدیده‌هایی که موضوع علم هستند سروکار داریم و در واقع تا این مرحله، ما با علم مرده و بی‌جان سروکار داریم. اما وقتی این پدیده‌ها یا ایده‌ها نخست بین جامعه علمی و سپس فراتر از جامعه علمی به گردش درآمد و ذهن‌ها و دست‌ها و فعالیت‌ها و سرمایه‌ها و فناوری‌ها را درگیر خودش کرد، و تحولی در ساختار ذهنی و ساختار بیرونی جامعه ایجاد کرد، ما با علم زنده روبه‌رو شده‌ایم.

*علم مرده یا علم زنده؟!

در واقع در علم مرده، ما کیسه‌های گندم را جابه‌جا می‌کنیم، تقسیم می‌کنیم یا از این انبار به آن انبار منتقل می‌کنیم، یعنی از این حافظه به آن حافظه و از این کتاب به آن کتاب منتقل می‌کنیم. در علم زنده این کیسه‌های گندم (یعنی اطلاعات علمی، نظریه‌ها، شواهد، نتایج آزمایش‌ها و ...) آرد می‌شود، خمیر می‌شود، مدتی می‌ماند تا تخمیر شود، آنگاه پخته می‌شود و سپس مصرف می‌شود و از مصرف آن لذت و رفاهی نصیب جامعه می‌شود.
بنابراین جامعه‌ای که فقط کیسه‌های گندم را دست به دست می‌کند، هیچ‌گاه سیر نمی‌شود، ولی جامعه‌ای که آن کیسه‌ها را در یک فرآیند تدریجی تبدیل به نان می‌کند، سیر می‌شود.
علم هم این‌گونه است، انبار به انبارکردن یعنی جابه‌جایی و انبارگردانی مفاهیم و نظریه‌ها چیزی به علم نمی‌افزاید. وقتی از روی ده مقاله، صد مقاله‌ی دیگر بنویسیم، چیزی به علم نمی‌افزاید.
نشانه اینکه علم واقعی این کتاب‌ها و مقاله‌ها نیست این است که اگر همه کتاب‌های علم فیزیک را یک جا جمع کنیم و بپرسیم علم کجا است؟ نمی‌توانیم به این کتاب‌ها اشاره کنیم و بگوییم که اینها است. یا اگر همه دانشمندان فیزیک را یک‌جا جمع کنیم نمی‌توانیم به آنها اشاره کنیم و بگوییم علم فیزیک این‌ها هستند، خیر این‌ها علم نیستند. یا حتی اگر همه دانشمندان یک علم را اعدام

کنیم، یا اگر همه کتاب‌های آن علم را بسوزانیم، علم از بین نمی‌رود. پس همین که اگر شما تمام کتاب‌ها و مقالات یک علم را بسوزانید، آن علم از بین نمی‌رود، نشـانه این اسـت که تولید مقاله به معنای تولید علم نیست و علم یک پدیده اجتماعی زنده است که در بین عالمان و حتی در زندگی عمومی جامعه در جریان اسـت.دین هم اگر بخواهد در خدمت جامعه باشد باید یک پدیده زنده باشد. به گمان من خدایی که بشر زنده و جامعه زنده را بیافریند، ولی برای آن دین مرده‌ای نازل کند، عادل نیست. ممکن است در جاهایی در طول تاریخ مردمی یک دین الهی را بکشند یعنی آن را از زنده‌بودن بیندازند و با آن مثل یک پدیده مرده، مثل یک کتاب بی‌روح مثل یک لباس دوخته‌شده و بدون تغییر – مثل یک خانه‌ای که اگر دسـت به ترکیب آن زده شود از اصالت می‌افتد – برخورد کنند، اما اگر دین واقعاً الهی باشد باید بتواند با تحولات جامعه بشری تحول و تکامل یابد و در بزنگاه‌های تاریخی دوباره روح پیدا کند و خود را بازآفرینی کند.

آری دین هم مثل یک موجود زنده زیست می‌کند. موجود زنده زاد و ولد دارد، تکثیر می‌شود، تکامل پیدا می‌کند، جهش پیدا می‌کند، با محیط تعامل دارد، با تحولات انطباق پیدا می‌کند، اگر اشتباه کرد اشتباهش را اصلاح می‌کند و ...؛ به همین ترتیب، دینی زنده است که این ویژگی‌ها را داشته باشد. و اگر نداشته باشد، به درد یک جامعه زنده نمی‌خورد.

در واقع اگر خدا ما را زنده آفریده اسـت و جامعه به عنوان هشتمین رتبه‌ی سیستم‌ها، یکی از پیشرفته‌ترین سیسـتم‌های زنده است، هر چیزی که برای کنترل، هدایت و مدیریت جامعه به کار گرفته می‌شود، باید زنده باشد. حتی در مورد خوراک هم اگر فقط از مواد غیرآلی مصرف کنیم، می‌میریم؛ ما حتماً باید مواد آلی یعنی از گیاهان و گوشـت حیوانات بخوریم تا زنده بمانیم. یعنی حتی جسم‌مان هم بدین‌گونه است، چه رسد به روحمان و ساختار اجتماعی‌مان.

بنابراین برای من دینی الهی اسـت که زنده باشد. و البته تنها دین‌های زنده می‌توانند در بستر تاریخ دوام بیاورند. بنابراین اگر دین در یک جامعه‌ای نمی‌تواند به بهبود و رشد و ارتقاء عملکرد آن جامعه کمک کند حتما آن دین یا نیمه‌جان است یا مرده است.

علم هم به همین‌گونه است، علم نیز قرار است پدیده‌ای باشد که در خدمت بشـر باشد و زندگی او را بهبود دهد. اگر دیدیم فردی مدارج تحصیلی زیادی را طی کرده اسـت اما زندگی‌اش پریشان است، نشانه این است کـه علمی که نزد اوسـت علم مرده اسـت. جامعه‌ای نیز که فارغ‌التحصیلان زیادی دارد و روی دانشـگاه و مراکز آموزشی و تخصصی خیلی سرمایه‌گذاری می‌کند اما آموزش و وضعیت زندگی در حوزه‌های مختلف‌اش بهبود نمی‌یابد نشانه آن است که علمی که در آن جامعه جریان دارد علم مرده اسـت. که اگر علم زنده نباشد، فقط یک بازی خواهد بود مثل بقیه‌ی بازی‌ها که فقط برای سـرگرمی و مشغولیت خوب است اما تغییری در زیست‌واقعی ما نمی‌دهد.

علم یک پدیده اجتماعی و یک پدیده جمعی اسـت. ما در اقتصاد از مفهومی به نام «کالای عمومی» سـخن می‌گوییم، کالای عمومی کالایی اسـت که وقتی همه مصرف می‌کنند، تمام نمی‌شود. ولی در رابطه با «کالای خصوصی»، وقتی یک نفر مصرف می‌کند تمام می‌شود. یک نوشابه یک کالای خصوصی است چون به محض اینکه یک نفر آن را مصرف کند، فرد دیگری نمی‌تواند مصرف کند و با مصرف فرد اول هم حجم نوشابه کم می‌شود تا تمام شود.

علم یک پدیده اجتماعی و یک پدیده جمعی است. ما در اقتصاد از مفهومی به نام «کالای عمومی» سخن می‌گوییم، کالای عمومی کالایی است که وقتی همه مصرف می‌کنند، تمام نمی‌شود. ولی در رابطه با «کالای خصوصی»، وقتی یک نفر مصرف می‌کند تمام می‌شود. یک نوشابه یک کالای خصوصی است چون به محض اینکه یک نفر آن را مصرف کند، فرد دیگری نمی‌تواند مصرف کند و با مصرف فرد اول هم حجم نوشابه کم می‌شود تا تمام شود

اما کالای عمومی کالایی است که اگر همه هم مصرف کنند، تمام نمی‌شود؛ مثلاً امنیت یک کالای عمومی است که وقتی تولید می‌شود همه می‌توانند به صورت همزمان از آن بهره ببرند بدون آنکه مصرف آن موجب شود که مقدار آن کم شود یا مصرف من موجب شما که دیگری نتواند مصرف کند.

اما علم یک «کالای عمومی زنده» است که هم در تولید آن باید همه یا تعداد زیادی از اعضای جامعه مشارکت کنند و هم پس از تولید به راحتی و به رایگان در اختیار همه قرار می‌گیرد و می‌توانند آن را مصرف کنند و هم هرچه آن را مصرف کنند افزایش می‌یابد.

زنده‌بـودن پدیده به همین معنی اسـت کـه هر چه به کارش بگیریم کم نمی‌شود بلکه بیشتر می‌شود. یک سریال تلویزیونی یک کالای عمومی است که همه با هم می‌توانند ببینند بدون آنکه استفاده یکی جا را برای دیگران تنگ کند یا بدون اینکه تماشای همه موجب کاهش یا اتمام آن بشود. اما در فرآیند تماشاکردن مردم، حجم سریال یا کیفیت آن افزایش نمی‌یابد. بنابراین یک سـریال تلویزیونی که پخش می‌شود یک کالای عمومی مرده تولیدشده و مصرف شده است.

اما علم این‌گونه نیسـت. چون زنده اسـت هر چه بیشتر مصرفش کنیم حجم آن و عمق آن و گسـتره آن بیشـتر می‌شـود و به همین خاطر علم تا جایی زنده می‌ماند که بین مـا و در زندگی ما می‌چرخـد و در این چرخش زندگی ما را بهبود می‌دهد.

به محض آنکه دیگر بین ما نچرخید، زنده نمی‌ماند. مثلا علم هیئت بطلمیوسی که زمانی راهنمای بشر در دریانوردی بود، اکنون همه اصول و قواعدش موجود است و در کتاب‌ها ثبت اسـت اما علم مرده است چون دیگر بین ما نمی‌چرخد و در جامعه به کار گرفته نمی‌شود و در دغدغه‌ها و گفت‌وگوهای جامعه علمی حضور ندارد.

علم آن چیزی اسـت که بین ما می‌چرخـد و افکار ما، روحیات ما، رفتار ما، الگوهای ذهنی ما، الگوهای رفتاری ما، فناوری ما و شـیوه زندگی ما را شکل می‌دهد.

اگر من دست به چیزهای میکروبی نمی‌زنم، این علم است؛ و اگر این چراغ سـالن را روشن می‌کند این علم است، و اگر شما همه با هم صحبت نمی‌کنید و نشسته‌اید و گوش می‌کنید و سؤالات و صحبت‌های خود را در پایان جلسه مطرح می‌کنید این علم اسـت و اگر ما امروز دیگر در کلاس‌های درسمان با چوب تنبیه نمی‌کنیم این علم است و اگر ما دیگر با معتادانمان به عنوان مجـرم برخورد نمی‌کنیم و آنها را بیمار می‌دانیم، این علم است. این یعنی همان علم زنده‌ای که در زندگی ما وارد شده است و در زندگی ما دارد می‌چرخد و زندگی ما را متحول می‌کند و بهبود می‌بخشد.

پس اگر علم در زیست ما وارد شد و چرخید و اثر گذاشت و ذهن و زندگی ما را تغییر داد، می‌فهمیم که علم زنده است. بنابراین تنوع برداشـت ما و تنوع تفسـیر ما از یک مسئله، بدین معناسـت که علم زنده اسـت. برای زنده‌بودن علم در یک جامعه، یک نظام ارتباطی علمی خیلی منسجم باید وجود داشته باشد.

من فقط یک مثال می‌زنم: بیسـت و اندی سـال پیش که وارد دانشـگاه اصفهان شدم، دانشجو از لیسانس تا فوق لیسانس که می‌آمد، هفت هشت درس با من می‌گذراند، در کلاس از من سـؤال می‌کرد در بیرون کلاس با هم، هم‌کلام می‌شدیم و بارها و بارها به اتاق من می‌آمد و وقتی به اواخر فوق‌لیسانس و یا دکتری می‌رسید به یک موضوع مشترک رسیده بودیم که تحت عنوان رساله با هم کار کنیم و در این فرآیند هم او لذت می‌برد و رشد می‌کرد و هم من.

اما امروز هر سال دو دانشجوی دکتری در همان بدو ورود به دانشگاه توسط گروه آموزشـی به من معرفی می‌شود تا با من تز بگذراند. من اصلاً نمی‌دانم او کیست، از کجا آمده است، افکارش چیست، چه پیشینه پژوهشی و فکری دارد و به دنبال چیسـت؟ فقط می‌گویند که ایشان سهمیه شماست و باید رساله‌اش را با شما بگذراند.

به همین علت است که من اکنون چند سال است که رساله نمی‌گیرم، چون نوشـتن چنین رساله‌ای به مثابه کارکردن برای علم مرده است. این چه علمی اسـت که دانشجو یک جسـت‌وجو بکند و یک مرتبه بیاید و بگوید من فلان موضوع را انتخاب کرده‌ام، من هم بگویم بسم‌الله، برو رساله‌ات را بنویس و بیاور. این همان علم مرده است.

علم زنده چیزی اسـت که در همان رفت و برگشـت‌های کلاسی و بیرون کلاسی بین من و دانشجو شکل می‌گیرد.

در واقع علم محصول دیالوگ است، محصول گفت‌وگو و محصول ارتباط اسـت. در جامعه‌ای که اختلال ارتباطی وجود دارد، علم تولید نمی‌شـود و جامعه‌ی دانشـگاهی ما پر از اختلال ارتباطی اسـت. یعنی من امروز ادعا می‌کنم که در بیسـت و اندی سال که در دانشگاه اصفهان تدریس کرده‌ام، هنوز در گروه آموزشـی ما هیچ استادی نیامده اسـت مقاله‌اش را پیش از انتشـار برای بقیه استادان ارائه دهد و ما گوش کنیم، نقد کنیم، بحث کنیم و بعـد او برود و مقاله‌اش را براسـاس بحث‌های ما اصلاح و تکمیل کند و سـپس آن را در یک مجله داخلی دانشگاه به عنوان working paper منتشر کند تا دیگران هم ببینند و نظر بدهند و بعد از همه این مراحل برود و در یک مجله رسمی علمی منتشر کند.

او مقاله‌اش را از میان انباشـت‌های ذهنی‌اش بیرون آورده است، چهار مقاله دیگر هم خوانده است، بخش‌هایی را کپی کرده و کنار هم چسبانده است و یک مقاله دیگر شده است. این به معنی تکثیر علم مرده است.

در واقع در علم مرده، ما کیسه‌های گندم را جابه‌جا می‌کنیم، تقسیم می‌کنیم یا از این انبار به آن انبار منتقل می‌کنیم، یعنی از این حافظه به آن حافظه و از این کتاب به آن کتاب منتقل می‌کنیم. در علم زنده این کیسه‌های گندم (یعنی اطلاعات علمی، نظریه‌ها، شواهد، نتایج آزمایش‌ها و ...) آرد می‌شود، خمیر می‌شود، مدتی می‌ماند تا تخمیر شود، آنگاه پخته می‌شود و سپس مصرف می‌شود و از مصرف آن لذت و رفاهی نصیب جامعه می‌شود

علمـی که از گفت‌وگو بیرون نیاید، از ارتباط بیرون نیاید، علم مرده اسـت و تکثیر نظریه‌ها اسـت و ما نظریه‌ها را نیـز به صورت مرده و به عنوان نوعی «اطلاعات» نه علم تحویل دانشجوها می‌دهیم.

علم زنده علمی است که به گونه‌ای دانشجویان را در فرآیند آموزش آرام‌آرام با یک نظریه درگیر می‌کند و آرام‌آرام اجزاء آن را پیش چشم دانشجو آشکار می‌کند که در پایان دانشجو احساس می‌کند مثلاً نظریه نسـبیت آلبرت آینشتاین را خودش دوباره کشف کرده است.

یعنی اگر ما توانسـتیم به گونه‌ای گفت‌وگو کنیم و آموزش بدهیـم که بچه های ما نظریه را به عنوان data حفظ نکنند، گامی رو به جلو برای زنده‌کردن علم برداشته‌ایم.

نظـام آموزشـی بایـد مـا را از داده (data)، به اطلاعات (information)، از اطلاعـات به علم (science)، از علم به دانش (knowledge)، و از دانش به خردمندی یا حکمت (wisdom)، حرکت بدهد.

ولی متاسـفانه نظام آموزشـی ما حتی نظریه‌هـا را نیز به بچه‌های‌مان به عنوان data تحویل می‌دهد. مثلا مسـاحت ایران چقدر اسـت؟ این قدر اسـت؛ تئوری آینشتاین چیست؟ این است. اینها data و در بهترین حالت اطلاعات است؛ مثل آمار است. هیچ فرقی نیست بین اینکه بچه‌های ما مثلا اسامی بازیکنان فلان تیم، و تعداد گل‌های زده فلان بازیکن فوتبال را حفظ کنند یا نظریه آینشتاین را. هر دو data است و علم مرده است.

نظام آموزشـی ما علمی که قبلاً به طور زنده تولید شـده است را تبدیل به data می‌کند، یعنی در فرآیند زنجیره علم، به عقب می‌رود، و این به معنی این

است که این در این نظام، تنها علم مرده تولید می‌شود.

*مدرنیزاسیون نتیجه پیدایش علم زنده بود

امروز بحث من این است نظام آموزش عمومی که در قرن بیستم در جهان رواج یافت و نظام آموزشـــی ما هم برگرفته از آن است نظامی بود که آموزش آن از جنس آموزش مرده بود. گرچه در ســـه دهه اخیر تحولات بزرگی در نظام آموزش کشورهای توسعه یافته ایجاد شـــد تا آموزش به سمت انسانی‌شدن و کودک محورشدن برود اما همچنان همان مدل نظام آموزشی مرده، انسانی‌تر و کودک محورتر شده است.

اما سخن من این است که با تحولات سریعی که در فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی در پیش است، آموزش کاملاً از انحصار نظام آموزشی خارج می‌شود و به یک امر اجتماعی تبدیل می‌شـــود که کودک از همان شیرخوارگی درگیر آن می‌شـــود و از دل آن، مهارت و دانش لازم برای ورود به یک نظام آموزش تخصصی (دانشگاهی) را هم پیدا می‌کند بدون آنکه دیگر لازم باشد ما او را برای سال‌ها پشت نیمکت‌های کلاس‌های مرده بنشانیم و زجر بدهیم.

برای بازشدن و روشن‌شدن موضوع اجازه بدهید تا نخست ببینیم در غرب چه تحولاتی رخ داد که اکنون به آنها توسعه‌یافته می‌گوییم.

تحولی که در غرب به وجود آمد، دو حوزه داشت، یعنی ما شاهد دو تحول در اروپا بودیم که به آن توسعه می‌گوییم.

در واقع توسعه دو بعد دارد: نخست مدرنیزاسیون، یعنی نوسازی؛ اینکه لایه مادی تمدن نو شـــود؛ اینکه جاده بزنیم، سد بسازیم، برق بیاید، تلویزیون بیاید، مخابرات بیاید، مدل خودروها بهتر شود، موبایل داشته باشیم و غیره؛ اینها می‌شود مدرنیزاسیون. یعنی لایه مادی تمدن، و ساختار فیزیکی زندگی و جامعه نو شود.

ولی ما امـــروز در بهترین جاده‌ها، با بهترین خودروها، همچنان به اندازه ۴۰ ســـال قبل تصادف می‌کنیم. این بدین معنی است که لایه دوم یا بعد فرهنگی توسعه که مدرنیته یا نوگرایی نامیده می‌شود، شکل نگرفته است.

این لایه درونی شامل افکار، الگوهای رفتاری و عادت‌های روانی ما، متحول نشـــده است. پس مدرنیزاســـون تحول در لایه فیزیکی و مادی تمدن است و مدرنیته تحول در لایه فرهنگی، روانی و رفتاری تمدن است.

حال راه این مدرنیته البته در غرب با تحول نوزایی یا رنسانس باز شد، یعنی دورانی که از اواخر قرون وسطی شروع می‌شود و تا قرن ۱۷ ادامه می‌یابد.

تحولات بزرگ در مذهـــب، علم، هنر و فرهنگ در اروپا که نهایتاً منجر به پیدایش دنیای مدرن شـــد، در همیـــن دوران رخ می‌دهد. یکی از کارهایی که رنســـانس کرد این بود که راه را برای تحول علمی باز کرد؛ علم زنده بعد از آن تحول پیدا شد. تا پیش از آن، علم، عمدتاً از نوع علم مرده بود و به همین علت برای هزاران سال جریان زندگی بشر یکنواخت بود و پیشرفتی حاصل نمی‌شد. در واقع دو تحول رخ داد که باعث شد که غرب به مدرنیزاسون و فناوری برسد: یکی آن رنسانسی که اجازه داد که علم از دین جدا شود و راه مستقلی برود یعنی استقراء و علم تجربی به میان آمد و دیگری از وقتی علم از علم مرده به علم زنده تبدیل شـــد. یعنی علم از نقطه‌ای واقعاً علم شد و از کتاب‌ها و ذهن دانشمندان بیرون آمد و منجر به تولید فناوری شد و وارد زندگی رومزه مردم شد و در یک کلام مدرنیزاسون را ایجاد کرد.

در واقع تا پیش از آن، علم منفرد بود، یعنی دانشـــمندانی به طور منفرد کار می‌کردند و به دستاوردهایی می‌رسیدند اما این دستاوردها گاه تا چند صد سال در همان نقطه باقی می‌ماند تا دوباره دانشـــمند منفرد دیگری پیدا شود و گامی به پیش ببرد.

این نبود که یک دستاورد، با زنجیره‌ای از تلاش‌های سیستماتیک و منسجم و اجتماعی بعدی دنبال شود تا به دستاورد تازه‌تری بینجامد. در واقع در غرب، از زمانی که علم زنده شد، یعنی این ارتباطات شکل گرفت و از علم منفرد که هر فردی برای خودش کار کند به یک سیســـتم زنده آکادمیک تبدیل شد، علم به

بطن جامعه آمد و در زندگی روزمره درگیر شد و فناوری مدرن از آن بیرون آمد و استمرار تاریخی تحولات فناوری شکل گرفت.

در واقع مدرنیزاســـیون بعد از اینکه علم زنده شـــد، توانست محقق شود و تا وقتی که علم منفرد بود و دانشمندان منفرد در گوشه و کنار کار می‌کردند، هنوز نمی‌توانست مدرنیزاسیون را محقق کند.

*آموزش زنده در برابر آموزش مرده

اکنون بحث این است که در حوزه آموزش نیز امروز به نقطه‌ای رسیدیم که علم پس از دوران رنســـانس رسید. یعنی ما اکنون در لحظه ای از تاریخ به سر می‌بریم که جهان دارد از دوران آموزش مرده وارد دوران آموزش زنده می‌شود. دقـــت کنید که در اینجا منظورم از آمـــوزش، آموزش عمومی یا آموزش دوران کودکی اســـت یعنی همان چیزی که به آن education می‌گوییم که شاید بهتر بود آن را تربیت ترجمه می‌کردیم.

پس اینجا منظورم آموزش دانشگاهی یا آکادمیک نیست. آموزش دانشگاهی بخشـــی از همان فرآیند زایش «علم» است که درباره‌اش سخن گفتیم. اکنون سخن ما درباره آموزش عمومی یا تربیت دوران کودکی است که همچنان گرفتار یک نظام آموزشـــی مرده است که معلم‌محور، داده‌محور، کتاب محور و کلاس محور است.

سخن ما این است که جهان دارد از عصر آموزش مرده عبور می‌کند و ما وارد دوران آموزش زنده می‌شویم. اگر با عبور از علم مرده به علم زنده ما وارد دنیای تازه‌ای شدیم که مدرنیزاسیون مشخصه آن است، با پدیداری دوران آموزش زنده نیز جهان دوباره وارد یک نوزایی جدید می‌شود که جهش عظیمی در ساختار و کیفیت آن ایجاد می‌کند.

در دوران آموزش مرده، کودک یک گیرنده منفرد و معلم هم یک دهنده منفرد اســـت، و اگر یکی از این دو طرف آمادگی دهش یا گیرش نداشته باشد ارتباط مختل می‌شود و محصول که «آموزش» است رخ نمی‌دهد.

در واقـــع در آموزش مرده، معلم مخزن اطلاعات اســـت و در بهترین حالت یک رابطه دو به دویی بین او دانش‌آموز وجود دارد. حتی در بســـیاری از مواقع معلم با خودش گفت‌وگو می کند و واقعاً با کودک گفت‌وگو نمی‌کند و وقتی هم گفت‌وگویی بین آنها هست، از جنس دیالوگ نیست، از جنس مونولوگ است، او می‌گوید و کودک هم مجبور است که بشنود.

حتی وقتی کودک شـــاد اســـت، حتی وقتی که کودک راحت و آرام است، حتی وقتی کودک در اســـترس نیست، باز فرقی نمی‌کند، هنوز جنس آموزش از جنس مرده اســـت. این روزها که مدارس زیادی به نام مدارس انســـان‌محور یا کودک‌محور یا مدارس طبیعت‌محور در حال گسترش است، باز آموزش زنده نیست، آموزش همچنان مرده است اما چون محیط را شاد می‌کنیم و استرس را از محیط می‌زداییم و بستر هیجان را برای کودکان آماده می‌کنیم، گیرنده‌هایش فعال می‌شـــود و توانایی‌ها و قدرت یادگیری‌اش بالا می رود، ولی باز آن شکل آموزش نیز یک آموزش زنده نیســـت. فقط به خاطر اینکه بسترهای هیجانی آماده است، استرس پایین است، کودک شاد است، و قدرت یادگیری‌اش افزایش می‌یابد. یعنی اکنون مغز او در یک بستر شاد و کم‌استرس، عملکرد بهتری خواهد داشـــت. اما ماهیت نظام آموزشی همچنان مرده است. یعنی باز باید کودک به مدرسه برود و در کنار دیگران بنشیند و با حضور یک معلم و احتمالاً با استفاده از چند دفتر و کتاب و تابلو و خواندن و تکرارکردن و نوشتن و تکرارکردن و نظایر اینها آموزش ببیند. حتی وقتی مشـــق شب را و املاء را از این نظام حذف کنیم و حتی وقتی بچه‌ها کار گروهی داشته باشند و همکاری داشته باشند و محیط آموزش‌شان شاد باشد، نظام آموزشی زنده نشده است بلکه شادتر و انسانی‌تر و اخلاقی‌تر شده است. اما سخن ما زنده‌شدن نظام آموزش است.

*آموزش زنده به چه معناست؟

آموزش زنده این است که آیا بچه ما برای اینکه غذا بخورد و یاد بگیرد که با

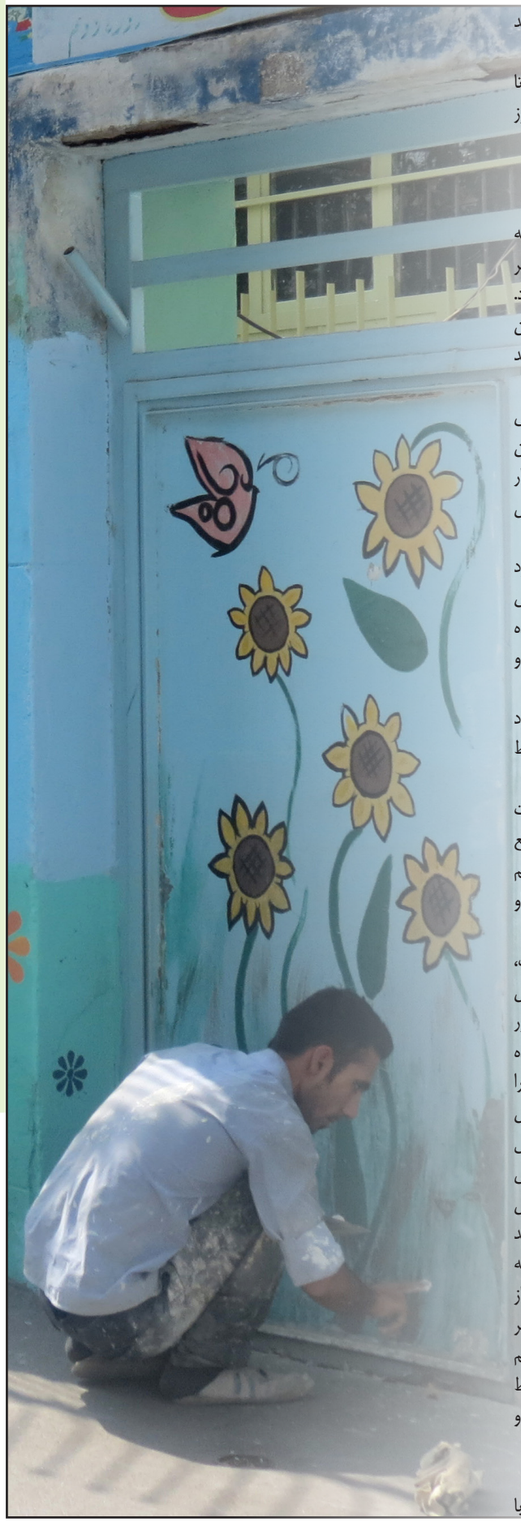

قاشق غذا بخورد، کلاس می‌رود؟ آیا لازم است آموزش ویژه ببیند؟ خیر، چون بچه در زیست طبیعی خودش، غذاخوردن و استفاده از قاشق را می‌آموزد. چرا ما بقیه چیزها – خیلی چیزهای مهم‌تر از الفبا – را به کودکان یاد نمی‌دهیم و آنها به کلاس نمی‌بریم؟

خـــود زبان بازکردن و صحبت‌کردن، ادراکات موســـیقایی و درک شـــعر و لذت‌بردن از آنها، رقصیدن و راه رفتن و دویدن همه و همه خیلی ســـخت‌تر و مهم‌تر از یادگیری الفبا هستند. اما همه این ها را کودک در جریان زندگی و به صورت زنده و در عمل می‌آموزد. در واقع چون بچه‌ها در طبیعت زندگی درگیرش می‌شوند، می‌آموزند؛ این یعنی آموزش زنده.

برای بچه مهم نیست که راه رفتن را از مادرش بیاموزد یا پدرش یا خواهرش. غذاخوردن را از کی بیاموزد، شـــعرخوانی را از چه کسی و لذت بردن از موسیقی را از چه کســـی؟ او در جریان زندگی همه اینها از هر کس که دمِ دست اوست می‌آموزد و سپس به هر کدام که علاقه‌مند شد، خودش می‌رود دَنبال تمرین و یادگیری حرفه‌ای‌تر آنها.

بعدها که بزرگ شـــد ممکن است کلاس موسیقی را هم برود تا تخصصی بیاموزد اما درک موسیقایی و درک شعر را در جریان زندگی آموخته است.

آمـــوزش زنده یعنی دیگر برای آموزش لازم نیســـت کودک را به در و دیوار کلاس معین و حضور یک معلمی که کودک در انتخابش هیچ نقشـــی نداشته است محدود کنیم.

در آموزش زنده، تمام فضای زیســـتی کودک می‌شود کلاس و همه آنهایی که گرداگرد کودک هستند و با او ارتباط دارند حتی اگر ارتباط از طریق رسانه‌ها یا شـــبکه‌های مجازی باشد، معلم کودک می‌شوند و البته در این ارتباط کودک احساس نمی‌کند که فقط یادگیرنده یا فقط گیرنده است بلکه خودش را در یک ارتباط دوطرفه فعال درگیر می‌بیند و بدون آنکه بخواهد و به خودش فشار بیاورد، می‌آموزد آنچه را که نظام آموزشی می‌خواهد به زور بیاموزد. اما این آموزش بسیار کم‌استرس‌تر و کم‌هزینه‌تر و کارآمدتر و دقیق‌تر رخ خواهد داد.

بنابراین داســـتان آموزش به نقطه‌ای رسیده است که به زودی وارد طبیعت زندگی خواهد شد و به کودکان مزیتی می‌دهد که موجب می‌شود قدرت آنان در دنیای آینده شدیداً بالا برود.

دو تحول اکنون در حال رخ‌دادن است که نظام آموزش را متحول و کودکان ما را به قدرت‌های بزرگ آینده آفرین تبدیل می‌کند. یکی تحول در زمان ورود کودک به ارتباطات گسترده‌ی اجتماعی و تعامل با دیگران و استفاده از فناوری است و دیگری از دست رفتن انحصار والدین و معلمان است که تاکنون به عنوان منابع انحصاری عرضه اطلاعات و دانش و آموزش به کودکان رفتار می‌کرده‌اند.

*منظومه مدرسه در برابر کهکشان مغز

برای توضیح تحول اولی که در حال رخ‌دادن اســـت لازم است اندکی درباره مسأله رشد مغزی و رشد سیناپس‌های مغزی توضیح بدهم.

در هنگام تولد، توده مغزی ما تقریباً یک‌چهارم اندازه یک مغز بالغ است. وقتی دوساله می‌شویم اندازه مغزمان تقریباً سه‌چهارم یک مغز بالغ شده است و تقریباً تا پنج سالگی، وزن و حجم مغز ما به اندازه مغز یک فرد بالغ است و دیگر تغییر نمی‌کند.

اینکه اندازه (حجم و وزن) مغز یک کودک بعد از تولد چقدر رشـــد می‌کند و کجا تثبیت می‌شـــود هم به ساختار فیزیولوژیک و ژنتیک بدن کودک بستگی دارد و هم به مراقبت‌ها و اتفاقات بعد از تولد و محیطی که در آن به سر می‌برد.

اما مهم‌تر از تعداد ســـلول‌های مغزی (که در یک انسان بالغ بین ۶۰ تا ۱۰۰ میلیارد ســـلول است)، سیناپس‌های مغزی است. سیناپس همان اتصالات بین ســـلول‌های مغزی اســـت که اگر نباشند ارتباط بین ســـلول‌های مغزی برقرار نمی‌شود و بنابراین فعالیت‌های مغز نظیر تفکر و یادگیری نمی‌توانند رخ دهند.

در واقـــع قدرت و ظرفیت عملکرد مغز، با افزایش ســـیناپس‌ها بالا می‌رود. درست مثل اینکه در تمام خانه‌های شهر یک دستگاه تلفن وجود داشته باشد اما اینکه این شبکه تلفن شهری بتواند کار کند بستگی دارد به آن دارد که خطوط تلفن شهری (سیم‌کشـــی‌ها) به چه تعدادی از خانه‌ها متصل شده باشد. هرچه خانه‌های بیشتری به خطوط تلفن شهری متصل باشند امکان برقراری تماس بین شهروندان بیشتر و سریع‌تر خواهد بود.

برای ســـلول‌های مغزی، به عنوان (خانه‌های ذهن) همین نقش ارتباطی را سیناپس‌ها بازی می‌کنند. پس تعداد سلول‌های مغزی (نورون‌ها) ظرفیت بالقوه مغز را مشخص می‌کنند اما این سیناپس‌ها هستند که تعیین می‌کنند این ظرفیت بالقوه تا چه حد بالفعل شود.

نکته مهم این که تقریباً بخش اعظم سیناپس‌های مغزی پس از تولد شکل می‌گیرند. شکل‌گیری این سیناپس‌ها هم تحت تأثیر تجارب کودک است. هر تجربه به معنی شکل‌گیری تعدادی یا مسیری از سیناپس‌ها است. وقتی با یک تجربه یک مسیر سیناپسی شکل گرفت، هر چه از این مسیر بیشتر استفاده شود یعنی آن تجربه تکرار شود، این مسیر تثبیت‌شده و ماندگارتر می‌شود.

مسیرهای سیناپسی که از آنها استفاده نشود به تدریج محور می‌شوند که به آن هرس سیناپسی می‌گویند. تمام الگوهای رفتاری و احساسی و حرکتی و خاطرات ما تابع الگوهای اتصال سیناپسی است که در کودکی شکل گرفته است.

اکنون نکته مهم این اســـت، هر نورون یا ســـلول مغزی می‌تواند به هزاران سیناپس یا رابطه عصبی متصل باشد. برای برخی سلول‌های مغزی تا صد هزار ســـیناپس برآورد شده است. در کل، برآورد شده اســـت که در مغز یک انسان معمولی حدود صد هزار میلیارد سیناپس شکل می‌گیرد که البته در انسان‌های خاصی ممکن است این رقم تا ده برابر نیز افزایش یابد.

بیشـــترین حجم شکل‌گیری سیناپس‌ها در یک سال اول پس از تولد است. برآورد شده است که در سال اول تولد، در هر ثانیه، بسته به محیط و شرایطی که کودک در آن زیســـت می‌کند بین ۷۰۰ تا ۸۰۰۰ سیناپس در مغز کودک شکل می‌گیرد. یعنی از نظر سیناپس‌ها، در سال اول، ما با یک انفجار کیهانی در مغز کودک روبه‌رو هستیم. اکنون هرچه این سیناپس‌ها با تجربه‌ها و تکرارهای بعدی تقویت شـــوند، آنها تثبیت و دایمی خواهند شد و توانایی پردازش مغزی کودک افزایش یافته و در بزرگســـالی ادامه خواهد یافت. اما اگر این سیناپس‌ها تثبیت نشوند به تدریج در سال‌های بعد محو خواهند شد.

البته شکل‌گیری سیناپس مغزی در سال‌های بعد هم به ویژه تا سه سالگی و سپس تا پنج سالگی در حجم انبوه ادامه می‌یابد ولی بعد از آن کم‌تر و کم‌تر می‌شود.

گرچه سیناپس‌های استفاده نشده همواره و از همان کودکی به تدریج محو یا تخریب می‌شوند اما هر فرد در دوران نوجوانی، معمولاً تا پیش از ۱۳ سالگی، با یک هرس گسترده سیناپسی روبه‌رو می‌شود. یعنی بخش اعظم سیناپس‌های بلااستفاده در این دوره از بین می‌روند و برای همیشه قدرت پردازش مغزی فرد در برخی حوزه‌ها متوقف یا تثبیت می‌شود.

پس بالاترین ظرفیت پردازش مغزی، وقتی اســـت که هنوز هرس گسترده مغزی رخ نداده اســـت. یعنی وقتی کودک در کودکی با تجربه‌ها و ارتباطات و اطلاعات بیشـــتر و بیشتری روبه‌رو شود هم سرعت شکل‌گیری سیناپس‌های مغزی او بالا می‌رود و هم سیناپس‌های بیشتری تثبیت و ماندگار می‌شود و هم تا قبل از هرس سیناپسی، ظرفیت پردازش مغزی بسیار بالایی در کودک وجود دارد که می‌تواند بسیاری از قابلیت‌ها و پردازش‌ها و ادراکاتی که برای بزرگسالان وجود ندارد را از خود بروز دهد.

در واقع ظرفیت مغزی کودک، اگر به کار گرفته شود، بسیار بالاتر از ظرفیت مغزی یک بزرگســـال است. به همین خاطر است که کودکان خیلی راحت‌تر از بزرگسالان می‌توانند زبان، موسیقی، نقاشی، ورزش، ریاضیات و سایر مهارت‌ها را بیاموزند.

پس دو نکته مهم را باید توجه کنیم:

نکته اول این که ما یک انفجار سیناپسی در سه سال اول کودکی داریم، که اگر در تجربه‌ها، در بازی، در شـــادی، در گفت‌وگو، در زمین‌خوردن و در زندگی روزمره این سیناپس‌ها تثبیت شوند، تا بزرگسالی باقی می‌مانند در غیر این صورت در هرس سیناپسی از بین می‌روند.

بنابرایـــن اگر می‌خواهیـــم کودکان مـــا در بزرگســـالی ویژگی‌هایی مانند ریســـک‌پذیری، نوآوری، صبوری و مدارا، شـــفقت و دگردوســـتی، شجاعت و جســـارت، گفت‌وگو و همکاری، و نظایر آنها را داشته باشند باید با تجربه‌های تکرار شونده در این حوزه‌ها، سیناپس‌های مرتبط با آنها را پایدار کنیم.

نکته دوم اینکه هر سیناپســـی که شـــکل گرفت اگر تثبیت نشود کم‌کم از بیـــن می‌رود و نیز ما در جایـــی در دوران قبل از نوجوانی یا اوایل نوجوانی یک هرس سیناپسی داریم که تمام سیناپس‌های بلااستفاده از بین می‌روند. بنابراین ســـخن کلیدی این اســـت که دوران طلایی قدرت کودکـــی، تا قبل از هرس سیناپســـی است. پس از آن، هر چه نظام آموزشی بکوشد باز نمی‌تواند خیلی از توانمندی‌هایی که برای توانمندی فرد لازم اســـت را به فرد ببخشد. اگر شدنی باشد نیز زمان و تمرین و انرژی زیادی لازم دارد.

اکنون مسأله اینجاست که در نظام آموزشی کنونی، ما وقتی بچه‌ها را تحویل می‌گیریم که دوران طلایی تثبیت سیناپسی گذشته است (زیر پنج سالگی) و یک هرس سیناپسی نیز رخ داده است یا در حال رخ‌دادن است. بنابراین کودکان ما به خاطر فرصت‌های تجربه‌اندوزی اندکی که ما در برابرشان گذاشته‌ایم، بخش بزرگی از سیناپس‌های‌شان یا شکل نمی‌گیرد یا تثبیت نمی‌شود و سپس در یک هرس سیناپسی نابود می‌شود.

وقتی ما کودکمان را در هفت ســـالگی به مدرسه می‌فرستیم اولاً سال‌ها از زمان انفجار سیناپسی در مغز او گذشته است، ثانیاً در مرحله هرس سیناپسی قرار گرفته اســـت و ثالثاً ما نیز به صورت لاک پشتی و مدیریت‌شده او را در معرض تجربه‌های جدید قرار می‌دهیم. در واقع مدرسه بیش از آنکه کودک را در معرض تجربه‌های جدید قرار دهد در معرض کنترل تجربه قرار می‌دهد.

کلاس‌های کلیشه‌ای و رفتارهای کلیشه ای و درس‌های کلیشه‌ای و مطالب کلیشـــه‌ای همه و همه به منزله به زنجیرکشیدن کودک در کسب تجربه‌های جدید اســـت و بنابراین تنها و تنها در حوزه‌های محدودی به کودکان اجازه داده می‌شود که سیناپس‌های مغزی‌شان شکل بگیرد و تثبیت شود.

در واقـــع در حالی که کودکان توانایی مغزی‌شـــان و قدرت درک و پردازش مغزی‌شان از ما بزرگسالان بسیار بیشتر است، ما، برای منافع خودمان و گاهی با

توجیه منافعی برای کودکان‌مان، آنها را در چارچوب‌هایی که ما گمان می‌کنیم برای ما و برای آنها خوب است به بند می‌کشیم. ما به خاطر ترس از دست دادن قدرت انحصاری‌مان، کودکان خود در زندان قواعد نهادهایی که در خانه و مدرسه وضع می‌کنیم به بند می‌کشیم و به این وسیله آنها را برای همیشه از شکل‌گیری بخش بزرگی از ظرفیت مغزی و ذهنی‌شان محروم می‌کنیم.

به دیگر سخن، ورود به مدرسه به منزله ثبیت بخش‌های معین و اندکی از سیناپس‌های مغزی است و در مقابل به منزله تخریب بخش عظیمی از سیناپس‌های مغزی مرتبط با تجاربی است که مدرسه عملاً اجازه نمی‌دهد کودک کسب کند.

در واقع، نظام آموزش سنتی که در قرن بیستم به سرعت همه جهان را فرا گرفت یک نظام کارخانه‌ای بود که کارش قالب‌زدن بر قدرت عظیم سیناپسی کودکان بود.

یعنی مثل همه تولیدات انبوه کارخانه‌ای عصر صنعتی، کودکان ما مغزشان با شبکه‌ای از سیناپس‌های خاص تثبیت می‌شد و بخش اعظم دیگر سیناپس‌هایی را که در سال‌های قبل شکل گرفته بودند یا شکل نگرفته بودند اما هنوز فرصت شکل‌گیری داشتند، نابود و برای همیشه تخریب می‌شدند.

به بیانی دیگر نظام آموزش مدرسه‌ای قرن بیستم نوعی نظام کارخانه‌ای تولید انبوه بود که در آن آدم‌های استاندارد و شبیه به هم با توانایی‌هایی مشابه که برای مشارکت در خط تولید لازم بود تولید می‌کرد. در یک کلام، نظام آموزش مدرسه‌ای، بخش بزرگی از ظرفیت ذهنی و مغزی و احساسی و انسانی کودکان قرن بیستم را نادیده می‌گرفت و در واقع نابود می‌کرد.

*انفجار سیناپسی جایگزین انحصار کلاسی

اما اکنون ورق دارد برمی‌گردد؛ در جهان جدید ما در آغاز وضعیتی هستیم که بچه‌ها از هنگام انفجارِ سیناپسی و قبل از هرسِ سیناپسی، یعنی زمانی که ظرفیت یادگیری و پردازش مغزی و امکان رشد سخت و نرم مغزی در حداکثر خود است، وارد تعاملات یادگیرنده و مناسبات اجتماعی و دنیای بزرگسالان می‌شوند.

توانایی بچه‌ها در دوران قبل از هرس سیناپسی، از بزرگسالان بیشتر است، فقط یا نمی‌توانند یا بزرگسالان نمی‌گذارند که این توانایی را به کار بگیرند، بعد از هرس سیناپسی، توانایی آنها نیز مثل ما پایین می‌آید و نگرانی ما زایل می‌شود.

> در آموزش زنده، تمام فضای زیستی کودک می‌شود کلاس و همه آنهایی که گرداگرد کودک هستند و با او ارتباط دارند حتی اگر ارتباط از طریق رسانه‌ها یا شبکه‌های مجازی باشد. معلم کودک می‌شوند و البته در این ارتباط کودک احساس نمی‌کند که فقط یادگیرنده یا فقط گیرنده است بلکه خودش را در یک ارتباط دوطرفه فعال درگیر می‌بیند و بدون آنکه بخواهد و به خودش فشار بیاورد، می‌آموزد آنچه را که نظام آموزشی می‌خواهد به زور بیاموزد. اما این آموزش بسیار کم‌استرس‌تر و کم‌هزینه‌تر و کارآمدتر و دقیق‌تر رخ خواهد داد

> داستان آموزش به نقطه‌ای رسیده است که به زودی وارد طبیعت زندگی خواهد شد و به کودکان مزیتی می‌دهد که موجب می‌شود قدرت آنان در دنیای آینده شدیداً بالا برود

به زبان ساده ما نسل‌های فرسوده گذشته از ترس از دست دادن انحصارمان بر کودکان‌مان و از ترس غلبه آنان بر خودمان، با محدودکردن آنها در ساختارهای فرسوده یک نظام آموزشی در بندکشنده، آنها را از بخش بزرگی از ظرفیت‌هایی که به طور بالقوه می‌توانند کسب کنند محروم می‌کنیم و در واقع دنیای آنان را به قامت دنیای خودمان تنگ می‌کنیم و هستی را از قدرت شگفتگی آنان محروم می‌سازیم.

و اکنون ورق دارد برمی‌گردد. چگونه؟

فناوری اطلاعات و ارتباطات دارد به تمام زوایای زندگی نفوذ می‌کند. کودکان ما از کودکی با کاربرد تبلت و انواع نرم‌افزارها آشنا می‌شوند و تلاش بشر برای آسایش بیشتر، باعث می‌شود تا روزبه‌روز همه جوانب زندگی‌اش با این فناوری پیوند بخورد.

احتمالاً به همین زودی‌ها تختخواب کودکان ما به دکمه‌ها یا صفحه‌های دیجیتال مجهز شود که کودک گرسنگی یا تشنگی یا نیاز به تعویض پوشک خود را با فشاردادن یک تصویر بر روی صفحه به مادرش اطلاع دهد و بعد کم‌کم پیش از آنکه کودک زبان باز کند می‌تواند از طریق همین تصاویر دیجیتال رابطه گفتاری با والدینش برقرار کند.

احتمالاً کودکان ما به زودی یک دستگاه کنترل کوچک را در دست خواهند گرفت که با فشار دادن یک دکمه بر روی آن می‌توانند با مادرشان تلفنی صحبت کنند یا می‌توانند تلویزیون را روشن کنند یا چراغ اتاق را خاموش کنند یا درب اتاق را باز کنند. اینها تصورات ساده‌ای است که هم اکنون محقق‌شدنی است فراتر از این، در آینده‌ای نه چندان دور، ما می‌توانیم نواری به پیشانی ببندیم و بدون واسطه زبان با آن از طریق امواج مغزی با هم گفت‌وگو کنیم. بنابراین کودکان ما پیش از آن که زبان باز کنند می‌توانند با ما سخن بگویند.

در یک کلام، توسعه فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی، مرزهای ارتباطی که تاکنون کودکان را تنها به علت ناتوانی جسمی یا محدودیت‌های تحمیل‌شده از سوی والدین محدود می‌کرد برداشته می‌شود.

کودک از همان نوزادی وارد جامعه بزرگتر می‌شود و از همان کودکی به ابزارهای ارتباطی دست می‌یابد و با شبکه‌های انسانی و اجتماعی بیرون از خانه ارتباط می‌گیرد.

طبیعی است که در فرآیند چنین ارتباطی کودک همان‌گونه که سخن گفتن را بدون معلم یاد می‌گیرد نوشتن و تایپ‌کردن را هم می‌آموزد. اصلاً موضوع نوشتن منتفی می‌شود و کودک می‌تواند با گفتن یا انگشت‌نهادن روی تصاویر، خواسته‌ها و ایده‌های خود را به صورت تایپ‌شده به دیگران منتقل کند.

به عبارت دیگر، آموزش سواد که مهم‌ترین مأموریت نظام آموزشی سنتی است، دیگر موضوعیت خود را از دست می‌دهد. مفهوم سواد متحول می‌شود (کما اینکه اکنون نیز از نظر سازمان ملل متحول شده است و دیگر به سواد خواندن

> ما متعلق به عصر «آموزش خطی» هستیم در حالی که نسل آینده متعلق به عصر «آموزش فضایی» است، و چنین نسلی به گمان دنیایی کاملاً متفاوت با آنچه ما می‌شناسیم خواهد ساخت

و نوشتن محدود نمی‌شود) و مهارت‌های مهم‌تری جایگزین سوادآموزی مرسوم می‌شود. بنابراین با تحولی که در پیش است کودکان ما از همان کودکی با دنیایی از اطلاعات و آدم‌ها و ایده‌ها و ابزارها رابطه برقرار می‌کنند.

چنین شرایطی این فرصت را ایجاد می‌کند که حجم عظیمی از تجربه‌ها و مفاهیم جدید در برابر نوزادان و کودکان ما قرار گیرد و بنابراین در دورانی که دوره انفجار سیناپسی کودکان است حجم عظیمی از سیناپس‌هایی که برای کودکان پیشین شکل نمی‌گرفت شکل خواهد گرفت و ظرفیت‌های تازه‌ای از مغز کودکان آشکار خواهد شد و نیز بخش بزرگی از سیناپس‌هایی که در کودکان نسل‌های قبل تثبیت نمی‌شود و در هرس سیناپسی محو می‌شد اکنون ماندگار خواهند شد.

این فرآیند وقتی یکی دو نسل ادامه یابد از آن پس آشکارا هر نسل با ظرفیت مغزی بزرگتری نسبت به نسل پیش از خود به میدان خواهد آمد و تحولات عظیم‌تری را رقم خواهد زد. در واقع از آن پس هر نسل تازه از کودکان ما نه بر دوش والدین و معلمان خود بلکه بر دوش نخبگان و سرآمدان نسل قبل سوار خواهند شد.

نظام مدرسه‌ای سنتی مهم‌ترین کارکردش این است که در بهترین حالت کودکان ما را بر دوش والدین و معلمان خود سوار می‌کند، در حالی که در دنیای یکپارچه‌ای که اکنون در مراحل آغازین آن هستیم، کودکان از طریق دستیابی به دنیای بی‌نهایت اطلاعات و ارتباطات، این فرصت را می‌یابند که بر دوش سرآمدان و نخبگان نسل پیشین سوار شوند و این یعنی ما در حوزه ظرفیت انسانی، وارد «فرآیند رشد به توان مجهول» یا رشد نمایی شده‌ایم.

*جمع‌بندی و نتیجه

پس با این فرآیند، دو تحول رخ می‌دهد: نخست اینکه مرحله ارتباط عمومی و آموزش عملی کودک عقب می‌آید و به سال‌های نخستین کودکی می‌رسد یعنی همان سال‌هایی که کودک در مرحله انفجار سیناپسی است و هنوز هرس سیناپسی رخ نداده است و دیگر اینکه انحصار والدین و معلمان به عنوان منابع انحصاری کسب اطلاعات و دانش برای کودک پایان می‌یابد و کودک عملاً به اقیانوسی از اطلاعات متصل می‌شود.

در واقع با این تحولات، کودکان ما از دو طرف به فضایی بینهایت متصل می‌شوند؛ از طرف درون یعنی کاربست سیناپس‌های مغزی و از طرف بیرون یعنی دسترسی به اطلاعات و ارتباطات. این به منزله آن است در دنیای آینده کودکان ما از همان کودکی غول می‌شوند و یک سروگردن از والدین خود بزرگتر می‌نمایند. دنیای آینده دنیای عجیبی خواهد بود. کودکی که تاکنون مجبور بود معنی یک کلمه یا اطلاعات در مورد یک شخصیت تاریخی یا سؤال در مورد تولد خودش را تنها از کانال پدر و مادرش یا معلمش کسب کند و در بسیاری موارد امکان چنین پرسشی نیز برای او وجود نداشت، اکنون با جست‌وجوی ساده چند کلمه می‌تواند به هزاران نوشته و تصویر درباره هرکدام ا ز این پرسش‌ها دست‌یابد.

بنابراین اکنون کودک ما هر سؤالی که دارد و درگیر هر مسئله‌ای می‌شود، با تایپ چند کلمه که حتی می‌تواند از طریق گفتاری نیز باشد به دنیای تازه‌ای راه می‌یابد و بنابراین انحصار والدین و معلم به عنوان تک منبع data و information برای کودک به کلی فرو می‌ریزد.

در چنین دنیایی کودک تا پیش از زمان هرس سیناپسی به هزاران معلم (فعالان حاضر در شبکه‌های اینترنتی) دسترسی پیدا می‌کند، افرادی که احتمالاً از پدر و مادرش یا از معلم خودش، خیلی باسوادتر و آگاه‌تر هستند. این ها بچه‌هایی هستند که اصلاً نمی‌توان تصور کرد که چه دنیایی از دل آنها بیرون خواهد آمد، دنیایی که ما ساخته‌ایم را ویران خواهند کرد و همه‌ی خطاهای چند هزار ساله‌ی ما را از بین خواهند برد. یعنی آن ۳۰۰ سالی که در غرب زمان گذشت تا بعد از قرون وسطی، نظام علمی زنده پدیدار شود علم زنده شود و از دل آن علم زنده، فناوری مدرن پدیدار شود، در دنیای آینده در چند دهه برای نظام آموزش رخ می‌دهد.

بنابراین همان‌گونه که در عصر صنعتی‌شدن ما با تولید انبوه کالاهای صنعتی و ماشین‌ها و کارخانه‌ها روبه‌رو شدیم در دنیایی که آموزش سیناپسی می‌شود (یعنی آموزش از دوره انفجار سیناپسی شروع می‌شود) نیز ما با تولید انبوه غول‌های انسانی روبه‌رو می‌شویم.

یعنی نسل‌های آینده به یکباره در طی دو سه نسل یعنی در عرض چند ده سال، راهی که بشریت در علم و فناوری در چند صد سال طی کرد طی خواهند کرد. ما متعلق به عصر «آموزش خطی» هستیم در حالی که نسل آینده متعلق به عصر «آموزش فضایی» است، و چنین نسلی به گمان دنیایی کاملاً متفاوت با آنچه ما می‌شناسیم خواهد ساخت.

بی‌گمان حاکمان آینده جهان، کودکان خواهند بود. ما بزرگسالان به زودی تاوان ستم‌های تاریخی که به کودکان‌مان (و البته به خودمان) رواداشته‌ایم را خواهیم داد. دور نیست روزگاری که «مرگ مدرسه» را به چشم ببینیم؛ و دور نیست روزگاری که هر نسل از والدین باید در کلاس درس کودکان خود بنشیند و تلمذ کند. که اگر جز این باشد، جهان انسانی پیشرفته که شایسته مقام خلیفه الهی او باشد نخواهد داشت.

> نظام مدرسه‌ای سنتی مهم‌ترین کارکردش این است که در بهترین حالت کودکان ما را بر دوش والدین و معلمان خود سوار می‌کند، در حالی که در دنیای یکپارچه‌ای که اکنون در مراحل آغازین آن هستیم، کودکان از طریق دستیابی به دنیای بی‌نهایت اطلاعات و ارتباطات، این فرصت را می‌یابند که بر دوش سرآمدان و نخبگان نسل پیشین سوار شنود و این یعنی ما در حوزه ظرفیت انسانی، وارد «فرآیند رشد به توان مجهول» یا رشد نمایی شده‌ایم

«خودکنترلی» بهترین روش برای استفاده از فضای مجازی است

از کودکی با سواد رسانه‌ای

**محمد مهدی فتوره‌چی (پژوهشگر)

افزایش کنش‌گری در فضای مجازی، باعث می‌شود اعتماد بین افراد کاهش پیدا کند و زوج‌ها علاقه خود را رفته رفته نسبت به یکدیگر از دست بدهند. به طور میانگین در ۱۰ درصد از طلاق‌هایی که اتفاق می‌افتد؛ تلگرام، شبکه‌های اجتماعی و . . . نقش اصلی را ایفا می‌کنند. این مسئله‌ای است که در پرونده‌های دادگاه خانواده به عنوان دلیل از آن نام برده شده است.

با توجه به جهان فرهنگی که در ورای فضای مجازی در حال شـــکل گیری است این سوال مطرح می‌شود، آیا این مسئله داخلی است یا جهانی؟ در مطالعه‌ای مشخص شد بیش از یک میلیارد صفحه هرزه نگاری فعال در دسترس کاربران وجود دارد.

مطالعه‌ای در آمریکا انجام شده که نشان می‌دهد فیلمی که دارای صحنه‌های جنسی بوده، بیش از ۸۰ میلیارد بار دانلود شده است. نمایندگان پارلمان این کشور حدود ۲۴ هزار تلاش برای ورود به صفحات پورنوگرافی را ثبت کرده‌اند. عددی که نشان می‌دهد به طور میانگین روزانه بیش از ۱۶۰ مرتبه تلاش صورت گرفته اســـت تا افراد وارد این سایت‌ها شـــوند. به همین واسطه، حدود ۷ هزار پرونده کیفری از کسانی که شـــبکه، گروه یا وبسایت مستهجن دایر کرده‌اند، به ثبت رسیده و در حال پیگیری است.

این آمار نشان می‌دهد که همه کشورها تحت تأثیر مسائل مربوط به فضای مجازی هســـتند و کشـــور ما نیز از این قاعده مستثنی نیست. خصوصاً سابقه تاریخی ما نشان می‌دهد که همیشه تکنولوژی زودتر از فرهنگ وارد کشور ما شده و مسائلی را رقم زده است.

مشـــکل اصلی ما تعارضاتی اســـت کـــه درگیر آن هســـتیم و ایران جهان تضادهاست. همانطور که افراد شب‌ها که به دلیلی تاریکی ظاهرشان خیلی در معرض دید نیســـت، میل بیشتری به انجام خلاف دارند، گمنام بودن در فضای مجـــازی نیز کاربران را به کنش‌هایی در دنیای مجازی تشـــویق می‌کند که از انجام آن در دنیای واقعی ابا دارند. علاوه بر این افراد در این فضا می‌توانند تعامل غیرهمسطح برقرار کنند. مثلاً در گذشته افراد نمی‌توانستند با یک سلبریتی یا افراد مملکتی ارتباط برقرار کنند اما در حال حاضر دنیای مجازی این فرصت را در اختیارشـــان قرار داده تا با هر فرد غیر همسطح و غیر همجنس خود ارتباط برقرار کنند.

مسئله دیگر قابلیت گسترده دسترسی به فضای مجازی است که بُعد زمان و مکان هم نمی‌شناسد. در دنیای مجازی ما با انبوهی از اطلاعات و داده رو به رو هستیم. داده‌هایی که منجر به بی نظمی می‌شوند. هر کجا هم بی نظمی باشد، بی اخلاقی‌ها شدت می‌گیرند و افزایش پیدا می‌کنند.

در دنیای مجازی ما با انبوهی از اطلاعات و داده رو به رو هستیم. داده‌هایی که منجر به بی نظمی می‌شوند. هر کجا هم بی نظمی باشد، بی اخلاقی‌ها شدت می‌گیرند و افزایش پیدا می‌کنند

اگر در گذشـــته می‌گفتند تا ۱۹ سالگی می‌توان روی تربیت بچه‌ها نظارت و روی آنها اعمال نفوذ کرد، اما الان سالهاست این عدد کاهش یافته است. بچه‌ها در سن و سال خیلی کمتر از این زندگی شأن را شکل می‌دهند و در آن مقطع نیاز به آموزش دارند.

در بحث آموزش نیاز داریم که حتی در دوران قبل از مهدکودک نیز، به نوعی به فرزندان مان ســـواد رسانه‌ای بیاموزیم. آن هم در حد فهم و بضاعت فکری خودشان.

دنیای مجازی، دنباله زندگی واقعی

**حسینعلی افخمی (استاد ارتباطات دانشگاه علامه طباطبایی)

فضای مجازی دنباله زندگی روزمره است. در دنیای واقعی یکسری هنجارها داریم که ارزش‌های ما را شکل می‌دهند. اما دنیای مجازی، تحت تأثیر فرهنگ جهانی است که شاید ردپایی از ارزش‌های ما در آن به چشم نخورد.

درســـت اســـت که ما از آموزش‌های اخلاقی و فردی بهره برده‌ایم اما در فضـــای واقعی فقدان ارتباطات گروهی داریم. این فقدان به فضای مجازی هم کشیده و همین خصیصه باعث شده در کار جمعی در مقایسه با سایر کشورها، انگشت‌نما باشیم.

قرار گرفتن در فضای مجازی بدون درک این فضا، مشکلاتی را برای ما رقم زده است. در واقع ما در آغاز شناساندن فضای مجازی اشتباه کردیم. این فضا را با احداث کافی نت‌ها به جوانان و نوجوان خود شناساندیم.

آنها بدون اینکه چیزی از اینترنت بدانند وارد کافی نت‌ها شدند و بدون اینکه نظارتی روی شأن وجود داشته باشد، به صفحات مختلف سرکشی کردند.

زمانی که اینترنت وارد کشـــورهای امریکا و اروپا شد، بچه‌های زیر ۱۶ سال فقط در کتابخانه‌ها یا با امضای والدین اجازه داشـــتند از این سرویس‌ها استفاده کنند. اگر ما نیز به این شکل با اینترنت مواجه می‌شدیم قطعاً با مشکلات کمتری رو به رو می‌شدیم.

رفتارهای اجتماعی ما با رفتار اجتماعی بسیاری از کشورها قابل مقایسه نیست. دیدگاه ما باید به فضای مجازی مثبت باشد، نه نگاه منفی و سیاه.

ساختن و روایت تصویر سیاه باعث می‌شود ما از پیشرفت در این فضا محروم شویم. فیلترینگ گاهی مانع از پیشرفت می‌شود. ما نباید فضای مجازی را جدای از جامعه ببینیم. چطور باید توقع داشـــته باشیم، فضای مجازی در جامعه‌ای که دروغ برایش عادی است، سرمایه اجتماعی در آن کم اهمیت است و خشونت در برخی مواقع وجود دارد، سالم و سلامت باشد؟

رفتار گروهی و اجتماعی ما از مدرســـه شـــروع می‌شود. در کشورهای دیگر بچه‌ها از مهدکودک شش نفره می‌نشینند دور یک میز و راجع به مسائل مختلف نظر می‌دهند.

در حالی که مدارس ما پر از نیمکت‌های دو نفره پشـــت هم اســـت که هیچ تعاملی بین بچه‌ها برقرار نمی‌کند. بچه‌های ما ۱۲ ســـال به همین شکل درس می‌خوانند، بدون اینکه با هم تعامل داشته باشند و مسائل گروهی را یاد بگیرند. همین اتفاق در جامعه مجازی نیز بروز و ظهور پیدا می‌کند.

باید این واقعیت را بپذیریم که در برخی از کشورها حدود ۷۰ درصد از اقتصاد درگیر فضای مجازی اســـت. اقتصاد یا مبتنی بر اطلاعات و تکنولوژی است یا منابع کار و منابع خام. ما جزو کشـــورهایی هســـتیم که برای اقتصاد به نیروی انسانی و نیروی خام وابسته هستیم. اگر بتوانیم از فضای مجازی برای شکوفایی اقتصادی استفاده کنیم، فرصت بسیار خوبی رقم خواهد خورد.

برای برطرف کردن این مشـــکل باید به تعریف درستی از آن دست پیدا کرد و تعریف را ســـاده و کوچک کرد. برای دسترسی به فضای مجازی، گروه سنی تعریف کنیم و دسترسی مخصوص به سن خودشان را بگذاریم.

باید توجه داشته باشیم که در این خصوص نباید صرفاً قانون بگذاریم، بلکه باید بر اجرای درست و اصولی آن نظارت کنیم. باید قشرهای آسیب‌پذیر را پیدا کرده و برای آن‌ها محتوای مفید در فضای مجازی تولید کنیم.

خودمان فضای مجازی را کنترل کنیم

**سیدمحمدرضا خوشرو (مدیرکل معاونت فرهنگی قوه قضائیه و کارشناس حوزه رسانه و جنگ نرم)

گاهی اوقات فضای مجازی در دعاوی مطرح شـــده در دادگاه نقش تعیین کننده دارند. در اثر استفاده زیاد از فضای مجازی، کیفیت رابطه‌ها دستخوش تغییر می‌شود. همانطور که فضای مجازی می‌تواند باعث تقویت اخلاق شود، گاهی اوقات بی توجه بودن به آن می‌تواند فجایع زیادی را رقم بزند.

چند ســـال قبل دختری به نام ستایش به قتل رسید. فردی که او را به قتل رساند جوان ۱۶ ساله‌ای بود که این دختر ۶ ساله را پس از تجاوز به قتل رسانده بود و سعی داشت جنازه اش را با استفاده از اسید، از بین ببرد.

نمی‌توان گفت یک جامعه بدون مشـــکل داریم و یک فضای مجازی پر از مشکل. به هر حال فضای مجازی از جامعه واقعی تأثیر می‌گیرد.

زمانی که به این پرونده رســـیدگی می‌کردند، متوجه شدند که او ده‌ها اکانت فعـــال در فضای مجازی دارد و خودش را با چیزی غیر از واقعیت برای دیگران معرفی می‌کند.او در همین فضای مجازی با انواع مواد، نحوه قتل، انواع و اقسام برقراری رابطه آشـــنا شده بود. او یک روز مجموعه‌ای از جنایت‌ها را روی دختر همسایه شـــأن انجام می‌دهد. در واقع او تجربه چندین ماهه در زیست فضای مجازی را، طی چندین ساعت بی‌رحمانه در حق دختر همسایه شأن اجرا می‌کند.

نمی‌توان گفت یک جامعه بدون مشـــکل داریم و یک فضای مجازی پر از مشکل. به هر حال فضای مجازی از جامعه واقعی تأثیر می‌گیرد.

برای مصون ماندن از این ماجرا نمی‌توان یک قانون همه‌گیر جهانی گذاشت چون فرهنگ کشورها با یکدیگر متفاوت است. معمولا رایج است که صاحبان منافع مقررات و اصول اخلاقی را مشخص کنند. مانند فیسبوک و واتساب که در مواقع حساس معمولاً اصولی یا سخت گیری هایی را اعمال می‌کنند.

مانند تلگرام که بنا بر شرایط در کشور ما فیلتر شد. مسئولان ما برای این کار دلیل داشـــتند، چرا که در جریان یک اعتراض ساده مردم، برخی‌ها شروع کرده بودند به آموزش ساخت بمب دست‌ساز در تلگرام. همین مسئله مقدمات فیلتر را رقم زد.به غیر از مســـئولین، مردم هم باید اصولی را رعایت کنند، اصولی که می‌توان نام آن را «خود کنترلی فردی» گذاشـــت. برای اینکه فضای مجازی مناسبی داشته باشیم، بهتر اســـت در جایی که می‌بینیم فردی شروع کرده به فحاشی او را از دایره دوستان حذف یا بلاک کنیم. اگر یک نفر آغازگر یک شایعه بود، بهتر است او را از جمع دوستان خارج کنیم. اگر کسی مشکلات اخلاقی دارد حتماً بلاکش کنیم. این شیوه رفتار باعث می‌شود فضای مجازی بهتری داشته باشیم. همانطور که در دنیای واقعی اگر با این افراد رو به رو باشیم، حتماً از زندگی مان به نحوی حذف یا کم رنگش می‌کنیم.

حکایت فرهنگ مردم

گفت‌وگو با سید احمد وکیلیان

سلام بر شما! بسیار خوشحالیم که در خدمت شما هستیم.

سلام علیکم. ان شاءالله که موفق باشید. خیلی خوشحالم که مرا انتخاب کردید و این عنوان رو که من شاید شایسته اش نباشم برای من گفتید و امیدوارم بتوانم نکاتی رو خدمتتون عرض بکنم که برای خوانندگان قابل قبول و مفید باشد.

***استاد، تا آنجایی که اطلاع دارم شـــما در سال ۱۳۲۶ در شیراز متولد شدید. دوست دارم به عنوان نخستین پرسش از شما بپرسم که از چه زمانی شما علاقه مند شدید به حوزه فرهنگ و ادب ایران زمین؟**

عرض شود تا آنجا که یادمه، من در یک خانواده فرهنگی متولد شدم. یکی از افراد این خانواده فرهنگی، استاد سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، پسرعمه پدر من بود و من شانسی که آوردم در دوران سربازی، این بود که زمانی که من باید می رفتم خدمت، تعداد سربازان از حد معمول بیشتر شد و اینها را گفتند می فرستیم به تهران و از همان ۲۰ ســـالگی آمدم به تهران. حالا سرگردان که چه بکنم چه نکنم، همینطور در خودم غرق بودم و تلفن زدم به پدرم. پدرم گفت که حالا بذار من یک کمی فکر بکنم ببینم چیکار میشه کرد. فردا با من تماس گرفت و گفت چرا نمیری نزد فخامت؟ حالا فخامت، جناب استاد انجوی شیرازی بود که تو خونه اسمش این بود. من رفتم به رادیو، اونجا ایشون رو دیدار کردم و وقتی گفتم من کی هستم، خیلی خوشحال شد و مرا در آغوش گرفت و گفت که پدرت همبازی من بود در کودکی.

بعد گفت: چیکار می کنی؟ گفتم: هیچی. گفت: برو بشین اتاق روبه رو و آثار و نامه هایی که میاد برای مرکز فرهنگ مردم، اینارو طبقه بندی بکن. آقای انجوی شبهای سه شنبه برای مردم حرف می زد راجع به ایران، راجع به حفظ و نگهداری میراث و تاریخ ایران؛ از تمام شهرها صحبت می کرد. چندی نگذشت که ۳۰۰۰ همکار داوطلب از شهر و دیار خودشون برای ما مطلب می‌فرستادند. آن قدر مطلب زیاد بود که ما نمی دونستیم چیکار بکنیم. هنوز که هنوزه بسیاری از دست نوشته ها و مطالبی که در رادیو و تلویزیون وجود داره، آرشیو استاد انجویه.

***قبل از اینکه خدمت استاد انجوی برید، تحصیلات دانشگاهی را آغاز کرده بودید، یا بعدها این اتفاق افتاد؟**

قبلاً شروع کرده بودم در رشته زبان انگلیسی. خب، پیش از اینکه خدمت آقای انجوی برم، اصلاً نمی دونستم فرهنگ مردم چی هست! وقتی آقای انجوی دید به این صورته، به من گفت که شما تحصیلاتتون رو ادامه بدید تا یه حدی و بعد هم بیایدهمینجا! زبان انگلیسی هم اگر باشه اشکال نداره، ما لازم داریم. بنابراین لیسانس گرفتم و در همان مرکز فرهنگ شروع کردم به کار. و حتی خیلی شبها

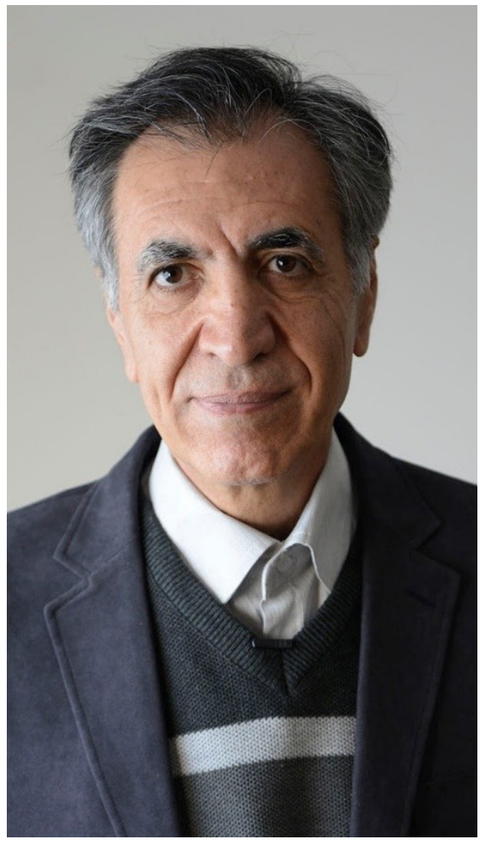

تا پاسی از شب مشغول بودیم.

تا اونجا که اطلاع دارم قبل از اینکه شما فعالیت خودتون رو در عرصه فرهنگ مردم در خدمت اســـتاد انجوی آغاز کنین، آقای نصرالله یگانه به عنوان یکی از دستیاران ایشان فعالیت خودشون رو آغاز کرده بودن و پس از ایشون آقای یگانه، آقای ظریفیان و آقای حسین پناهیان هم دستیار شادروان انجوی بودن.

***در رابطه با فعالیت‌های این دوســـتان و خود شما و اینکه تقسیم کار در آن زمـــان چگونه انجام می گرفت، اگه امکان داره توضیح بفرمایید.**

ببینید، همانطور که عرض کردم، ما مطالب زیادی از مردم دریافت می‌کردیم و یک نفر و دو نفر واقعاً نمی تونست این کار رو انجام بده. چند ماه قبل از من، آقای پناهیان و ظریفیان اومدن اونجا و بعد از اونا من به گروه اضافه شدم. یک خاطره ای هم براتون بگم از آقای پناهیان که: من وقتی رفتم اونجا، آقای انجوی به پناهیان گفتند این مطالبی که انبار شده، بیار بگذار پهلوی آقای وکیلیان. ایشون آورد و به من گفت فقط بخون و بالای سر هر مطلب بنویس که موضوعش چیه، تا اینکه آشنا بشی با این مسائل. آقای پناهیان که این مطالب رو برده بود خونه، چند خروار بود. منم از روی مثلاً جوانِ مردی هیچی نمی گفتم به آقای انجوی. بعد بالاخره گفت: آقا چرا شما چرا کُند کار می کنی؟ گفتم آقا یه مشکلی هست. گفت چه مشکلی؟ گفتم: آقای پناهیان چند ساله این مطالب رو جمع کرده، حالا همه رو آورده ریخته سرِ من. من باید درست بخونم و بالاخره اشتباه هم نکنم. آقا انجوی خنده اش گرفت و بعد تقسیم کار شد و ما هم با قدرت کار رو ادامه دادیم.

***تقسیم کارتون به چه صورت بود؟ آیا به لحاظ موضوعی تقسیم کار صـــورت می گرفت یا اینکه در هر موضوعی کار می کردید و مهم، طبقه بندی آنها بود؟**

ببینید، آقای انجوی هر ســـه شنبه شب که صحبت می کرد، می گفت: خب حالا دوستان این برنامه ای که اینها رو در شهر و بلاد خودتون اگر هست برای ما بفرســـتید؛ شبیه اینها هر چیزی هســـت. مثلاً راجع به چشم زخم که ایشان مطالبی می گفت، از تمام شهرها برای ما مطلب می آمد. حالا این مطالب باهم تفاوت‌هایی داشتند که ما اونا رو دسته–بندی می کردیم. هرماه، هزاران مطلب از اقصی نقاط کشور برای آقای انجوی فرستاده می‌شد.

***یکی از موضوعاتی که در آن زمان در راستای فعالیت‌های مرکز فرهنگ مردم انجام شـــد، در رابطه با آداب و رســـوم ماه مبارک رمضان بود که فکر کنم در سال ۱۳۵۰ فراخوانی داده شد که مردم مناطق مختلف ایران مطالبی را در این رابطه بفرستند. در این باره توضیحاتی بفرمایید. این را از این جهت پرسیدم که شما خودتون ســـال‌ها بعد کتابی را در همین زمینه تدوین کردید. می خواستم مقداری در رابطه با تنوع آداب و رســـوم در ماه مبارک رمضان در مناطق مختلف صحبت بفرمایید.**

بحث بســـیار زیبایی است. آقای انجوی به ما گفتند که شما هم شروع کنید بـــه کارکردن و تدوین این مطالب. من توی این موضوع ها، روی رمضان خیلی متمرکز شدم؛ چون آیین های شرعی و عرفی زیادی داشت که خیلی قابل توجه بود. من پرونده ماه مبارک رمضان رو در دست گرفتم و آیین هایی که در مورد این ماه مبارک رمضان بود، دسته بندی کردم. حالا من نمونه ای از این کار رو میگم که چی بود. الان و هر زمانی وقت روزه داری رو باید دقیقاً بدونیم که روزه باطل نشه. در اونموقع کسی نبوده، یا خرید رادیو برای همه امکان نداشته. بنابراین می گفتن: وقتی که غروب گنجشک ها جیک جیک می کنن و میرن به لونشون، این موقع افطاره. نوع دیگرش در یک فاصله ی چند متری مثلاً نگاه کردن به دیوار کاهگلی بود. اگر نزدیک غروب نگاه می‌کردید، این دیوار کاهگلی رو به سختی می تونستیم ببینیم. پس می‌گفتن موقع افطاره. سحر برعکس بود؛ دیگه تاریکی شب تموم می شد و اگه همون دیوار رو روشن می دیدن، می گفتن وقت سحره.

طبیعت کاملاً از هر رادیو و تلویزیونی در وقت شناسی دقیقتره. به شرط اینکه کاربلدهای آن زمان باشن و وقت رو تشخیص بدن.

***پس در واقع میشـــه گفت که جرقه‌هـــای اولیه کتابی که بعدها در دوران پـــس از انقلاب تحت عنوان رمضـــان در فرهنگ مردم گردآوری و تألیف شد، در همان زمان در دهه ۵۰ برای شما زده شد و این کتاب در واقع ثمره فعالیت های شما در مرکز فرهنگ مردم در همان دهه است. درسته؟**

بله، کاملاً. چندین سال هم در ماه مبارک رمضان چند سال از من دعوت می کردند که در رادیو تلویزیون راجع به ماه مبارک رمضان و افطار و سحر صحبت بکنم. البته ما آمدیم آن کتاب را در شمارگان بسیار بالایی چاپ کردیم که در اختیار خیلی ها قرار گرفت.

بعدها وقتی می گفتن بیا و صحبت کن، می گفتم: این کتاب هست خودتون دیگه انجام بدید و برنامه بسازید.

***مرکز فرهنگ مردم در آن زمان به هر حال، شروع کرد به تدوین و تألیف کتاب های متنوعی در زمینه فرهنگ مردم ایران که برخی از آنها مثل همین بازی های نمایشی بود که در دو جلد به طبع رسید؛ کتاب جشن‌ها و آداب و معتقدات زمستان و نیز کتاب تمثیل و مثل. در رابطه با تدوین این کتاب ها توضیحاتی بفرمایید که این کتاب‌ها به چه صورتی تدوین شـــدن؟ آیا محصول مشـــترک نویسندگان مختلف بود و زیر نظر استاد انجوی شیرازی تدوین می‌شد یا اینکه در واقع تقسیم کاری صورت گرفته بود در تالیف و گردآوری این کتاب‌ها؟**

در زمان آقای انجوی بیشـــتر گردآوری بود. بعضی اوقات می‌رفتیم می‌گفتیم آقا این کتاب‌ها کی میاد؟ می گفتن عجله نکنید، کار عجله خراب میشـــه. حالا اگر ما هم نتونستیم چاپ بکنیم، حداقل زمینه اش رو آماده بکنیم برای آیندگان. بهتر از اینه که کارها از بین برن. پس بیشتر ما اون موقع گردآوری می کردیم؛ اما گردآوری دقیق و بســـیار روشن. و خب مثلاً مجموعه ی قصه های ایرانی آقای انجوی یکی از کارهای شگفت انگیزی بود که انجام شد. این کتاب‌ها بسیار قابل توجه بود. من در اینجا یک اشاره ای هم بکنم که یک دوست و پژوهشگر آلمانی داریم به نام پروفســـور اولریش مارزولف. داستان تلخی هست آشنایی ایشان با آقای انجوی. آقای مارزولف ـ که ایران شناس بود ـ نامه‌هایی می نوشت که من می خواهم بیام استاد انجوی را ببینم. آقای انجوی گفت که این آقا بیان ببینیم چکار می خوان بکنن. قرار بود جلســـه ملاقاتی بگذاریم که متأسفانه اون جلسه همزمان شد با فوت استاد انجوی. چیز دیگه ای خدمتتون عرض کنم که برادران گریم که قصه شناس بودند روزی باهم قدم می زدند. بعد یکی به دیگری میگه : یادتـــه مادربزرگمون برامون قصه می گفت؟ چه قصه های خوبی بود! اگر می تونستیم اینها رو گردآوری بکنیم و ماندگار بکنیم، جال میشه. از اون موقع قصه های برادران گریم چاپ شد و در ایران و جهان بحث قصه شناسی بسیار مهم و قابل توجه شد.

***یکی از کارهایی که توسط شما ویراسته شد، مشدی گلین خانم بود. بیشتر توضیح بدهید.**

البته قبل از اینکه وارد برخی از جزئیات و زوایای این کتاب بشیم، بذارید اشاره ای بکنیم به پیشینه قصه پژوهی در جهان و به تبع اون در ایران؛ به این که تاریخ ادبیات رو، ادوارد براون پایه گذاری کرد در ایران و تاریخ فلسفه اسلامی رو به گونه ای میشه گفت، هانری کُربن پیشگامش بود و همچنین قصه پژوهی که نسبش میرسه به افرادی مثل هانری ماسه و کریستن آندرسن.

***با توجه به تحقیقات و تتبعاتی که انجام دادید در رابطه با تاریخ قصه پژوهی در ایران؛ تفاوت ریشه ای کارهای غربی با کارهایی که بعدها انجام شد در چه زمینه هایی هست؟**

ببینید، برادران گرین خیلی اتفاقی به این نتیجه رسیدن. در تمام دنیا، در ایران، آفریقا، آمریکا و ... همه جا قصه وجود داره. یادتون میاد که صبحی قصه های ظهر جمعه می گفت خانم عاطفی هر شـــب برای بچه ها قصه می گفت و... . یک مسئله دیگه هم براتون بگم خیلی جالبه : خانم توته پاشا ـ اهل تاجیکستان ـ یکی از قصه گوهای بسیار خاصی بود که تصمیم گرفت بچه ها رو با قصه سرگرم بکنه؛ به این صورت که که بچه ها رو به گروه های خاص تقســـیم کرد و برای هر گروه، قصه ای رو می گفت که براشون جذاب باشه. مثلاً برای بچه هایی که

مدرسه می رفتن، یه داستان سخت تر می گفت و برای اونایی که به مدرسه نمی رفتن، راحت تر حرف می زد.

*** یکـــی از کتاب‌های با اهمیت در زمینه قصه های عامیانه ایرانی، یعنی کتاب قصه های مشدی گلین خانم. کتابی که توسط پروفسور الول ساتن گردآوری شد و شما به همراه پروفسور مارزولف و خانم آذر امیرحسینی در ویرایش اون نقش داشتین. چه شد که پروفسور ساتن با مشدی گلین خانم آشنا شد و روایت قصه های او رو شنید و بعدها اون رو تدوین و جمع-آوری کرد؟**

تا اونجایی که من اطلاع دارم، پرفسور الول ساتن به عنوان یکی از کارشناسان نفت به ایران آمد که مهندس نفت باشه و فلان. وقتی با فرهنگ ایران آشنا شد، خیلی قابل توجهش بود. اینو میگم که میدونست چه بکنه چه نکنه. ایشون با علی جواهرکلام ـ که یکی از متمولین قاجاری بود ـ آشنا میشه. علی جواهرکلام یک دایه داشت در منزلش که برای بچه هاش قصه می گفت. به هر حال الول ساتن از طریق علی جواهرکلام با مشدی گلین خانم آشنا میشه و وقتی که قصه‌های مشدی گلین خانم رو می شنوه، واقعاً شیفته میشه و میگه از این قصه ها بازم بلدی؟ میگه هزارها، و تا مدتی که الول ساتن در ایران بود مرتب می رفته و قصه ها رو یا با گرامافون ضبط می کرد و یا می‌–نوشت. بعدها این آثار به دست مارزولف میفته و اینها رو به این صورت قصه های مشدی گلین خانم به چاپ می رسونه.

***سوالی که اینجا می تونه مطرح بشه برای من و بسیاری از کسانی که میخوان اطلاعات بیشـــتری داشته باشند از شیوه روایی مشدی گلین خانم اینه که چقدر از قصه‌هایی که ایشـــان تعریف می‌کرد، روایت برگرفته از قصه‌های عامیانه مردم ایران زمین بوده و چقدر زاده تخیل خود ایشان؟**

این رو ما نمیتونیم تعیین بکنیم. این مشدی گلین خانم قصه های زیادی بلد بوده، به مجالس هم که می رفته، شـــبیه اونارو می شنیده و به اون اوّلیا چیزایی اضافه می شده. این به این صورت نیست که بگیم مشدی گلین خانم این قصه‌ها رو خودش ســـاخته و پرداخته؛ بالاخره مشدی گلین خانمم در یک جایی بوده در ایران و در دوره قاجار که قصه و قصه گویی واقعا تمام سطح ایران رو گرفته بود. کسی نمیاد بشینه و قصه ساخته و پرداخته بکند. باید شنیده باشه و بگه.

***علت اینکه این پرســـش رو مطرح کردم این بود که بســـیاری از قصه‌هایی که روایت شده از مشدی گلین خانم در این کتاب، به نظر نمی‌رسه که خیلی قدیمی باشه. البته بعضیاش مثل داستان کرّه دریایی مشخصه که برگرفته از فرهنگ و اسطوره های قدیمی ایرانه و خیلی هاش می تونه منشاء ایرانی هم نداشته باشه. اما برخی از قصه ها مثلا مثل درس اکونومی رنگ و بـــوی دوره و زمانه خودش رو داره. قصه کوتاهیه، اما به نظر نمی‌رسه که مثلاً مثل داستان کرّه دریایی یا مثلا مثل حاتم طایی باشه که مشخصاً اینها رو مشدی گلین خانم خودش نساخته، اینها رو به اصطلاح از این و اون شنیده و روایت کرده. اما مثلا داستان‌هایی مثل درس اکونومی و حتی برخی دیگر از داستان‌ها که به ظاهر قدیمی هستن مثل داستان حسن و خلیفه هارون الرشید به نظر می‌رسه که اینها میتونه تا اندازه ای محصول ذهن خلاق خود مشدی گلین خانم باشه. شما نظر تون در این رابطه چیه؟**

ببینید، ممکنه برخی از این قصه ها محصول ذهن مشدی گلین خانم باشه. قصه مثل یک نسیم یا شاید یک طوفانی حرکت میکنه در این جهان. این نیست که غیر از مشدی گلین خانم کسانی دیگه نبودن که این قصه‌ها را بلد نباشن در گذشته در زمان مشدی گلین خانم خانه ای نبوده که شب ها قصه برای بچه ها نمی گفتن. مشدی گلین خانم هم یکی از این قصه گوها بوده. ولی چون ساتن اومده این کارو تدوین کرده ماندگار شده. یادمه شب ها تا سن ۱۰، ۱۲ سالگی هر شب من و برادرام و خواهرام می‌رفتیم پیش مادربزرگ می نشستیم و می گفتیم : تا قصه نگی خوابمون نمی بره. در کنار مادربزرگ می خوابیدیم تا قصه بگه. اونم یک مشدی گلین خانم برای خودش توی خانواده خودش بوده اما مشدی گلین خانم، وقتی الول ساتن میاد اینها رو جمع آوری میکنه، بعد جهانی میشه. این مهم نیست که آیا قبل از مشدی گلین خانم این قصه ها بوده یا نه.

***من فکر می‌کنم نکته‌ای که در ذهن خیلی از خوانندگان ممکنه پیش بیاد اینه که وقتی ما به شباهت هایی میان برخی از قصه‌هایی که مثلاً در همین کتاب مشـــدی گلین خانم ما ملاحظه می‌کنیم با کتاب هایی نظیر قصه های شادروان مهدی آذریزدی یا حتی صبحی مهتدی، آیا باید به این نتیجه برسیم که خیلی از اون قصه ها راوی اصلیشون مشدی گلین خانم بوده یا اینکه اینها قصه های عامیانه و عمومی بودن که در فرهنگ ایران زمین ریشه داشتن؟**

قصه سیّاله. من امروز یک قصه می شنوم فردا همونو برای کسی دیگه میگم، کسی دیگه فردا برای کسی دیگه میگه و . . . شاید مقدار قصه د راین بین تغییر کنه.

***جناب استاد! به یاد نوشته ای از شما افتادم؛ یکی از مقالات از شما که در واقع انتقاد کرده بودید به شـــیوه گردآوری بسیاری از قصه پژوهان ایرانی از جمله شادروان صبحی مهتدی. شما در این مقاله گفته بودید که از همان ابتدا گردآورندگان ایرانی روشی ناصواب را برگزیدند و در ثبت و ضبط روایت‌های گوناگون قصه ها به زبان و گویش و شـــخصیت راوی آن توجه نکردند. این روش سبب شد که از سوی مکاتب قصه شناسی جهان در صحت روایت‌های قصه-های ایرانی تردید شود تا جایی که قصه‌های گردآوری شده توسط صبحی مهتدی مورد پذیرش این مکاتب قرار نگرفت؛ چون صبحی روایت های متعدد هر قصه را در هم می-آمیخت و به دلخواه خود روایت‌ها را با نثری ادبی ساخته و پرداخته و از رادیو پخش می کرد و سپس به چاپ می‌رساند. من فکر می کنم پایه اصلی نوشته شما بر این نکته استوار بوده که تا زمانی که امثال پروفسور مارزولف و**

پرفسور الول ساتن به‌عنوان یکی از کارشناسان نفت به ایران آمد که مهندس نفت باشه و فلان. وقتی با فرهنگ ایران آشنا شد، خیلی قابل توجهش بود. اینو میگم که میدونست چه بکنه چه نکنه. ایشون با علی جواهرکلام ـ که یکی از متمولین قاجاری بود ـ آشنا میشه. علی جواهرکلام یک دایه داشت در منزلش که برای بچه هاش قصه می گفت. به هر حال الول ساتن از طریق علی جواهرکلام با مشدی گلین خانم آشنا میشه و وقتی که قصه‌های مشدی گلین خانم رو می شنوه، واقعاً شیفته میشه و میگه از این قصه ها بازم بلدی؟ میگه هزارها، و تا مدتی که الول ساتن در ایران بود مرتب می رفته و قصه ها رو یا با گرامافون ضبط می کرد و یا می نوشت.

شادروان انجوی شیرازی شـــیوه جدید و مدرن و دقیق گردآوری قصه های ایرانی رو پایه‌گذاری کنند، پایه قصه پژوهی ایران چندان محکم نبود، درسته؟ در این رابطه و موارد دیگه توضیح بفرمایید.

البته من این توضیح رو بدم که صبحی و دیگران واقعا کارشون بسیار مهم بوده است و به اون صورت نمیخوام این مسئله رو نقد بکنم. شاید در اون زمان اینطور بوده که هر کسی با گویش و زبان خودش می آمد و قصه ای رو میگفت و دخل و تصرفاتی هم می کرد. اگر شنوندگان جذب نمی‌شدند هیچ اشکالی نداشت؛ چون قصه مثل یک گردباد همینطور داره میره.

***جناب اســـتاد! همچنان که در این گفت وگو اشـــاره شد، برخی از قصه های ایرانی به وســـیله مردم مناطق مختلف به صورت های گوناگون و متفاوت از هم روایت شده. به نظر شما با توجه به پژوهش های گســـترده ای که در رابطه با قصه‌های مختلف مناطق مختلف انجام دادید، کدام یک از قصه‌ها مشمول این نکته می شه؟ یعنی می تونیم بگیم که خیلی شایع تر شده میان مردم و در واقع به صورت های خیلی متنوع تری توسط مردم مناطق مختلف روایت شده؟**

ببینید، قصه ای مثل سنگ صبور قصه بسیار زیبایی است، ولی نه برای اینکه کوتاه هست و بیشتر در ذهن میمونه. شاید به این دلیل که شعر گونه هست. این گونه از قصه ها که متل بهش میگن، بیشتر ماندگار میشه.

***عناوین دیگه ای هم سراغ دارین؟**

بله، خاله سوسکه، بز زنگوله پا، گنجشک اشی مشی و . . ..

***به متل ها اشاره کردید. حالا این سوال پیش میاد که چه تفاوت ریشه ای میان قصه‌های عامیانه ای که بیشتر مبتنی بر نثر هست با متل ها وجود داره؟**

یکی همینه که گفتید به صورت نثر و همه قصه ها به صورت نثره تقریبا، ولی متل ها همه آهنگین و شعرگونه هستن و کوتاه، در ذهن بیشتر ماندگار میشن.

***یکی از فعالیت‌های مهم و موثر شما در دوران پس از انقلاب غیر از تالیف کتاب های متنوعی که انجام دادید، انتشار فصلنامه فرهنگ مردم بود که بدون تردید تاثیر بسیار زیادی داشت در میان اهالی ادب و فرهنگ و هنر و تا اونجایی که اطلاع دارم، آخرین شماره ای که تاکنون از این مجله به چاپ رسیده شماره ۵۳ و ۵۴ هست که در واقع در اردیبهشت ماه ۱۳۹۵ منتشر شد و ویژه اصفهان هم بود. توضیح بفرمایید که چه شد که به فکر انتشار این مجله افتادید؟**

عرض شود خدمتتون، بخش مهم یعنی بیشترین کاری را که در این مسئله انجام شده همسر بنده انجام دادن و اگر ایشون نبودن، شاید ما اصلاً هیچ گونه به این مسائل دسترسی پیدا نمی کردیم.

***خانم زهره زنگنه ـ همسر شما ـ که در واقع مدیر داخلی مجله هم هستند و زیر نظر ایشون مجله منتشر میشه. با توجه به سابقه گسترده ای که در زمینه مطالعه و پژوهش درباره وجوه مختلف فرهنگ مردم دارین، به نظر شما چه زمینه یا زمینه هایی هنوز جای کار بیشتری داره و در واقع کمبودهایی حس میشه در این زمینه؟**

من فکر می کنم خیلی چیزها هست که هنوز ما انجام ندادیم. برای نمونه قصه به روایت تاریخ هست که از زمان انوشیروان تاکنون را شامل میشه. من دارم انجام می‌دم با همسرم و کار دیگه که بعد از این قراره انجام بدم، راجع به عاشورا هست. ما هنوز آیین های عاشورا رو به این صورت نتوانسته ایم به شکل یک کتاب یا چند کتاب انجام بدیم. اگر خداوند توفیق بده، کتاب کاملی در مورد آیین های عاشورا در تمام سرزمین ایران منتشر خواهم کرد.

***خیلی از آثاری که شما تألیف کردین، با همکاری فرهنگ پژوهان و در واقع پژوهشگران دیگر بوده مثل آقای جعفری قنواتی. انعکاس این همکاری رو ما به عنوان مثال در کتاب مثنوی و مردم ملاحظه می کنیم و همچنین در کتاب افسانه های مردم ایران که با همکاری آقای شـــین تاکه ها را تألیف شـــد. در رابطه با این پژوهشگران و احتمالاً پژوهشـــگران دیگری که در این ســـال‌ها با شما همکاری داشتند و به نظر شما سویه های جدیدی رو به فرهنگ مردم ایران زمین عرضه کردن، نکاتی رو بیان بفرمایید.**

یکسری کتاب‌ها در حوزه فرهنگ مردم هست که با دوستان و کسانی که در این حوزه کار می‌کنند همکاری داریم. یکی از مهمترین آنها جناب آقای جعفری قنواتی است که جاشون اینجا خیلی خالیه. ایشان یکی از قصه پژوهانی هستند که در دایره المعارف بزرگ اســـلامی یک بخش مهمی زیر نظر ایشان هست و آقای شـــین تاکه ها هم که یک پژوهشگر ژاپنی است چند سال پیش به ایران آمد و ما با او آشنا شدیم و همون قصه‌های به روایت امروز و دیروز و یکی دو تا کارهای دیگه انجام دادیم که الان به چاپ چهارم و پنجم رسیده و کتاب بسیار قابل توجهی است.

و همچنین پروفسور مارزولف که شما با ایشون هم همکاری داشتید.

بله همکاری داشتیم. ایشان بهترین دوست من و دوست خانوادگی ما هستند. هر سال از حدود ۱۰، ۱۵ سال پیش، میان ایران و ما خدمتشون هستیم.

***در مجمـــوع از میان قصه های مختلفی کـــه به صورت مکتوب امروزه در دسترس ما هست، به نظر شما به لحاظ در واقع ساختار قصه‌نویسی و داســـتانی و قصه پردازی، آثار منظوم ما حائز اهمیت بیشتری است یا آثاری که به صورت منثور، امروزه در دسترس ما هست؟**

ببینید، شعر خاصیتی داره که با روح انسان سازگاره؛ مثلاً دیوان حافظ رو بردارن به نثر برگردان کنن، چندان جالب نمیشه. من فکر می کنم قصه با شعر بهتر میشه.

***بنابراین شـــما معتقدید که داســـتان‌های منظوم ما حائز اهمیت بیشتری هستند؟ مثلاً داستانهای نظامی گنجوی یا شاهنامه فردوسی؟**

مثنوی و نظامی گنجوی تا زمانی که دنیا هست، این دو هستند، اما یک کتاب قصه رو ممکنه ۱۰ سال مردم بخونن و بعد از اون دیگه کاملاً محو بشه.

یکسری کتاب‌ها در حوزه فرهنگ مردم هست که با دوستان و کسانی که در این حوزه کار می‌کنند همکاری داریم. یکی از مهمترین آنها جناب آقای جعفری قنواتی است که جاشون اینجا خیلی خالیه. ایشان یکی از قصه پژوهانی هستند که در دایره المعارف بزرگ اسلامی یک بخش مهمی زیر نظر ایشان هست و آقای شین تاکه ها هم که یک پژوهشگر ژاپنی است چند سال پیش به ایران آمد و ما با او آشنا شدیم و همون قصه‌های به روایت امروز و دیروز و یکی دو تا کارهای دیگه انجام دادیم که الان به چاپ چهارم و پنجم رسیده و کتاب بسیار قابل توجهی است

پیامبر خدا (ص):

خوش اخلاقی نصف دین است.

ونک پارک

متفاوت، اثربخش و کارآ

vanak park

۱۳۵۳

ونک پارک